

۱۱۱۸۶-ن

۱۰۳۸

کتابخانه ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب لغت عربی بفارسی
مؤلف: کاتب و ظاهر آصف عبدالحمید بن محمد ابوالفتح
موضوع: شماره قفسه ۵۹ ک ۳۳

شماره ثبت کتاب

۸۷۶۷۱

کتابخانه ملی

خطی - فهرست شده
۱۳۷۶۹

بازدید شد
۱۳۸۵



لغت

پشیمان اصغاف دو چندان اطلاق ملکها امتلاک اشباهه و استکان هم مانند کان
 انعام حجاریمان افزان مهربان اتراب لسان احاطه حالها ارکان کوشها
 اعلام والویه حکمها ایام روزها اصراع معشها اسوام لکها اعصار روزگارها
 ادطن واکمترها ایماکن ایمان جمع بین سوکنده اسماء و اسمی نامها انفا
 دمها اشخاص و اشباح کالبده ارواح جانها اجساد و حساب متها اسولها
 والنصار یاری و مذکان ابجا جمع کبریعی دوشیزه کان اسنر جمع اش
 معنی نامها افکار معنی اندیشهها افواه یعنی دهنها السن زانها اندی وادی
 دستها و معشها افواج کوهها امواج موجها ازواج معشها اطوان نردن
 بنده اطلس بنده های حنمه اجداد پدران کمالان ابناء جمع این مهربان
 ابناء لکم معنی پسران شما اخوات خواهران اجماع برادران پدید
 اخوان برادران مادران و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 در کما اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 در حمان اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 کتاها ایام و پدیدان ارقانم منها لریح سودا اریح باید باقی تمام

۱۲۷۶۹
 ۸۷۶۷۱

زینا احرار پارانیاث و شمس و شمس فاشها جانہ انالی لارونا اقال مهران
احلال خدا ما اصابنا لکن ان اسجا سو اغردان اشتقا بجمان انفتکت
دانشین از مکران امر فرودن اصحاب بان اہل بیت سزا داری
لایالہ سب پیر دستران اضلاع ہمارا اودھ لکانہ انما شمس لکن
اصل متبعین احق اکبر و کسم بزرگ تر اصغر کو حکمت ترا اکثر شتر
اقبل کتر اہم سبوا اللہ اگر خدا بزرگتر و اللہ غلم خدا داندہ بر آدم اللہ قائل
بوسن کجا د خدا ایہ غوزی وی را اشفرزد دسترخ ادب معروف
انزشتان و خبر اصل کلام اثر روایت آمان خرمادہ اکل خوردن آل
ہر اہل شہر و اہل معروف کما رخر دما اہل قوت استی شتر انانہ
آل خانہ ان اہیف ن باریک میان ایریز الی شامی ایم مار اخیل کر ایہ
کوہ ارضین بین ارضش سیرہ کسم مارا ما رجا منہ اندرونہ اوسم اس سہا احد
سب کوتاہ موی اہلب اب دراز موی ابو فان شکم و فرج اقطاع شمس
قسم اعدمان بیتی و من الفضلان عدل و امن اکبر ان لغت است اضعاف
دل و زبان اصفران زرد اصغرانی و دل احوال بزرگ و کلاغ

اطیمان خواب و کجای نفی و کرم این نالہ شمس بان اراد
ماہ کان ارادل فرد ما بیک شمشہ استر کزیدہ اصول لوج اعور کتصہ افرخ
ساروی لطف صلتہ ناکردہ احد ب مرد کج اعوج لک استم و ام تبرہ کندہ
انفجاکت او آن وقت این ال خونگ او بار شہہای شتر اہل رود
الطرح رودیا سنگ دریک آبا روزن کر الفاظ صحرہ او طارح صحرہ اہل اری
اسحق و الیق داو لہ و اخری لا بقتر ائمہ سرتک لہ انھلکان بند استوس
سخن ترہ ابو اکبر دم ابو نافع سرکہ ابو صحرہ شمس ابو جامع خوالہ نالہ شمس
سیران اشج شکستہ سراسل اقطع بدست اس دی ابو اللہ شمس
الف بنی اربنہ سر سینی آلف رام اشعر اقلیم اپا سر شمس افط
اری شہد امدان سیران مہم عراج کدار اعراض صحرہ اہل اری
ادب و ہر نا اہل مملہ اعصار و عصر روز کارنا احدان شمس روز
البارحہ روشش ایام العلوات درہ دور ازلہ و کلمہ لیم المعدودات
روز سیران رختہ قرآن آیات التشرقی مثلہ اشھر معلومات بیان
و عبد البعث و الدین و الشور و اللزج و اللحیر و اللج
و الحسب و العرض و الیہ امة و اللہ و اللحیر و اللحیر و اللحیر

والواقعه الطامره والصاحبه والانسبه والارقه معه معنی روز قیامت آن کس که زنی
اسمان افلاک سپهرها بحسب سائر الخیر و الشرایا بر دین الهی استوار و الف
قد لکن در برابر العیوق ستره اغناش خسته مشله مطر را رانها احو
چون اطمینان کلها اوصال کلها می سپناه افایم کشورها ارض صاب زمین در آن
زنیای که منهای آباد احتیاف ریکهای بسیار انجا کجای می لید انشا
مشله اجبال کوهها اجنت کوه بزرگ آطور مشله اعلام کوه مذبحها
سکها آنک سرب سوره و آب در دست بر کجها او شجره منهای زبان
رق سهره بیکون اطروش کران انگر کندم کون ایچ کن ده ابرد کجمل
دافور سنا چشم اشتر در بره چشم آهلی میس چشم اشلی شکر کور کور اطلح
سکافه لساناب چهار دندان خا نیده اخر لال ابکم لنگ ادر کوه کوه
قد اعش در از کردن اغلب کردن اشح یک خایه حمض فرا حبه ای آرد
پز تریش ایم پوه زن الت دادات دست افزاز ارنج بوزت سپناه
اوم دادیم دادام فروش کال خور زره املج ملله اکاف بالاکرا اطمیره دم
کران نیره کوناه آقب بارک میان اشح صکت تقسب سمنده انگر لنگ
رنگ ابرش در رظا پی نه لفظهای خور و دارد و دست بی سفید افوح دم
بگذ

سفید راجل اسب سفیدی ای ادلم اسب سپاه انحصن نقیب سپاه سفید احمد و فانی
سپاه سرخ اصف و فاق سپاه زره اخضر و فانی سپاه صحران و سفیدی
ماراده اعراف میان بهشت و جرح اعدایان اصغاث و اعلام حمله
بهای ثوریده اش نون که از اراک در حث سواک از بروج اصف کس اول
از بون شکوفه زراب چراگاه آتون کلخ امسال سنگهای فرنگ امارت
راه انتقال بارهای کس فر احوال را امودا بهما او مثال نهایی امارت
ای صاف اعشاب کپاه ترا حکام غلافهای شکوفه احوه اگاه ارنه رسته
ک ده افانجی بر کس ایچ زنجهای در حث احطاب بهر محاطات
دارنا اکار زکر اعراق بجهای در حث افعال شها انما رموه اعدا اعدا
انوار دیوارها احداث کوربا احلاف مشله انحصن مشین کس حور اشش
اشیان صغ او اچی اشیان شتر مرغ ادکار اشیان در دیوار اشح در
اروقه ایوانها اسراب سردایها اقالید کلبه با اطر حنجره کس عظیمه شش
دو دالغان لکنها اصونه صج حاصمه او تا زنجهای نیمه اراک کت حاصمه ادا
ادعیه بردانها الما لعی کردهها اخراب مشله او آنک جماعت ترک اطمینان

اوصال یعنی بند نسبت اعضا اندامهای آدم اندرون پوست مردم آدم جمع ادم
 جمع دماغ یعنی مغز او جبهه رویها سیره خطهای پیشانی اجنان بلبهای چشم
 اشخار جمع شوره کرده اگر در چشم امداب مرده احداق سیاههای چشم اناسی
 العین مردم بجان چشم احناک مردم مهابه احداق گوشهای دهن اضراس
 دندانها استیاب که ارجا دندانهای نایتیدن کنافش نه اسلرین
 اچناه کرده مهابه احداق رگ کردن اعطاف دوسوهای کردن اباط بطنها
 اعضا و بازو مابض میباروز ادرع ارج ماسه آنکه کان اصابع نیکشها
 باقیم نیکشهای بزرگ اطفا رنا خنرها اظهارشها اصلا ب مثله اشخار
 میانههای پشت اضلع و اضلاع و اضلاع استخوانهای پهلو حوت اندرون شکم
 افند و دلها اصالیل سوراخهای پستان اعفاج رودهای خلیج الباطن
 لرحام ربه انها ارداف میانههای سردل از نایب که کان تر اطفش
 و اعطف غشیه ناکرده اصفان پوستهای خایه اکارب رانی زن ارفع
 میانههای دوران انسان کههای ران ارجلها مهابه اقدام زربای با اعفا
 پاشنها از استس که سر اصعل خولوسه سر جمع خوروش از مهابه

اعتر مثله اصلم بریده بریده گوش اجدع بریده پی اهدال و حقیب العرس سیاه لب
 ناکان اصل پاموی ارفع ریحیه اسوشلر که بوشه چشم کرده اشتم طند می افوفاح
 دهن افرق سفوفه گوش اجدد در کردن انفس که پی او حقه باشد که کوناه
 دندان اروق مثله قلع زردندان الشغ مثله دندان ارج کرده او از افسح سینه
 اده احد که زربت اعطف لاغز اجنه کولکان در شکم استقاط کچکان اضافه
 احدات سحلیان اوان خردنا اصفان کینها احنه و اونا و مهابه از مهابه
 ایم بویه زن ابوان مادر و پدر سباط سپر زاده اشخان داما داما اصطوبه
 شهر احدان دوستان اتراب همزادان کفاد مهابان اضلک مثله اشخار
 بزکان احرار ازاده کان انجار مردان کارنا از موده لغوک احن او
 شرا کثیر از ارج همزان اعوان یاربها الاء بتمها اعراض کلها امه کثیر که
 دایحا ادلیه راه نایان افرار کنا مهابه انباء خبرنا اطراس کاغدا اجداد
 جهود اشخال احد است ادا ت سارکار سقوفه کجا و کینه های بکک اشخار
 کشتی از لایم بزبای قمار افواه و بهیای خوشن اقع روغن زربا اشخاش
 کد انجا اوتاک زمال همان ادواء دارو داری انکین اصفاف مهابه

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

البان شیر با اردان جمع ردن یعنی برای استین استا برده با احتیاس
پلاکها استغاض بهره های با استاط مثله ادا قچله های درم اند که پمانهای یکین
ارطال پمانهای نم من اریطل تپی کاه ارب ارحم ارب سفید رارشم است
زین در از ارحل ارب سفید پست ارب سفید شلم ارب سفید ارب سفید ارب سفید
ارب سفید دست ارحل ارب سفید پای اصبع ارب سفید دنبال ارب سفید
سرخ و پیش دنبال ارب سفید کل یک ارب سفید سیاه ارب سفید پمانهای زین
اوکده بنده های زین ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید
سارهای سبک ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید
اهداف نهایی ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید
ساده ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید
بالان ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید
وقوعی بار ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید
کو سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید
کو سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید ارب سفید

اصطلاحی

اعضای هوئی سرخ او عبال بز ان کوی ارادی دندانهای بر کوی اضلال مار کوی
اصاف و اجناس و الفلح کنه اغفال نشانه اوط ریانه با این بیان کار اصفا
و بخندان ارحل خوب ترا جوب که کن ترا بعد اهلوان ادی زنده کال خوب
افضل بوی خوش **باب الفکوه** الله خدا ای امم کناه استم امین کوره ادن
دستور افادت فایده دادن اعانت عاریت و دان افش و انماحت
فاش کردن انماست و ادلال خوار کردن اصفا و ارب سفید و استماع گوش و ادانش
اعضا و ارب سفید چشم و پشایدن اعلام و ارب سفید و اخبار اکامیدن ارب سفید و
انهدار روشن کردن انماست و چیزی کفان امضا و اجری و انفا در اند
کار و فرمان ارب سفید و اعظام بزرگ داشتن ارب سفید و ارب سفید
پایداری کردن ارب سفید بزرگی کردن ارادت خواستن ارب سفید
اعجاب خویشان یعنی کردن ارب سفید و کندن ارب سفید و بارشها فتن
میچ انعام تمام کردن انعام و احسان و اصطلاح سبک کردن ارب سفید
کردن ارب سفید و انفا و نیست کردن استیامت نابودن امکان یودن
ارشد راه راست نمون ارب سفید و اعتران مقبولن ارب سفید و ارب سفید

کوتاه کردن اشباع تمام گفتن اکتساب اطناب اکتساب اکتساب
شدن اسعاف و انجاف رعایت کردن وعده احکام و انتقال استوار کردن
احضار کین انیاس انس دادن انجاس و حشمت دادن اعتناق ارزاد کردن
اطلاق کشیدن انزال رزخ در گذشتن ایذارنجیدن اضرار گزند رسانیدن
اصراف پندارنده خرج کردن اتلاف املاک هلاک کردن انظار و احوال
مان دادن ادلال ناز کردن اغفال و امان زدگذاشتن اقبال روی کجی آوردن
اعراض روی برگردانیدن اذاعت پیشینین احوالت حواله کردن اغاش
فریاد رسیدن التفات و انوکس اصباح المذبح رسانیدن اطلاق اعتبار
درویس شدن انزاف و اطلاع دیده در شدن اجبار و اگره بسیم ری
شدن ایراد و اهدار آوردن و بردن احصا نمودن انجاب حق و حقیقت
کردن اجابت پاسخ دادن اجار است بزد دادنها احدات و ابداع نوا
اعادت بارگردانیدن اصابت جواب رسیدن انجاس شیره کردن انبار دادن
انذار رسانیدن انکلام کرامی کردن انملاض جدا کردن انضام انجاف
واندره کوه نشین انقیاد کردن نهادن انضمام و اجتماع کردن

انفخ

انفخ بارنگاه شدن بیخ اسباب کتر امین انفاص نخ بسین کشیدن
انقطاع بریده شدن انذفاع باز داشته شدن انخطاط در افتادن
انفضال جدا شدن انغراض انقضای بروردن انضام و احتیاط و احتیاج
و انجاب برگزیدن انضمام بگردن انحراف جزئی از میان بردن انضمام
و انظار در دادن شدن انضمام بر بروردن انضمام و انضمام
شدن انضمام کله کردن انضمام انضمام انضمام انضمام
علم از حال و بدیهه اندر کفشی انتقال و ارتحال از جا به جا شدن
احتماد و استقامت عطا خواستن احتیاط و احتیاج و احتیاج نیک کوشیدن
الجاه پناه گرفتن انما و اعترا و اش خویش استب و استباج و استباج
نمونه اعترا و پیکسو شدن اعتقاد پاکی در دل گرفتن انضمام و انضمام
رندین اتحاد یکپارگی شدن انضمام کوتاه کردن انضمام عزت خواستن انضمام
و احتیاط بر پهنیدن امتیاز جدا شدن اعتماد و استناد و استناد و استناد
میان رفتن انضمام دو ابتلا نیز و گرفتن انضمام بر پله کنده شدن از بندگی
دین بر کشش انضمام زاری کردن انضمام مجاره که نمون انضمام

حضايات وقت لالمت اميري و غارت نغاه در نفاع بهالاردين ارش
 ميراث اقليم كوشتر اخيدن ابره نيس احلال احلال كردن احرام حلام كردن
 احلال حرمت در شمس ادلال خوار كردن اسلال فرزند اسلال در
 بريدن اصلال كنديدن كوشت در رضا منيديدن اغارت عارت داد
 اصلال كرم كردن فسي در شش اخشن ترسل محمد كوش اشكش از ك
 اتوي كوي ان تحققت اذا و فني ادو ادامه باشد ان نسييل
 ريكز ادوم ناخورش اصبح انكث بهام انكث نرا زميل ريقه بر ك
 احصا كردن انكث نك طوبيا اكل سندا سفاج احص الوي سينا اذ نر
 طاق خانه صصل سوراكاه اقلد كيدا اظا حنر غرسل اسلام كچه اش اعزه
 مردان اعوزان انسان الفيل جردك جسم اناء كثره كان اد او عطا
 ابره نوزن اندر شتره الحاف لالكر اميق الكت كتاب كرفنه المتناج
 سولاح و بده اشفاك در علم افادن اغذار هما خنده اكل تلج احل مر كاو
 دشتي اذ زحج ايسس لار ابدار اصار نيد اامن صمه ار آن جنازه
 احية زمان انزال فرو امدن ابراز كيك افلاز الجوه بين ار كع الفرس
 انق

ام اللو و بار خزنه

رزش بر سب اطلب اغتيا سزند ك صطح اشكي كرد **باب العفة** الوه الوه
 خدای ارجوزه خزنه در سبت ام جهات ام الولد ما در فرزند الخ حرمت خواتم
 انجائت مادر موه ولده اسلب ك كونه مهبت زك كرا دن كوش اوده
 ابوت پدري انكساري مهبت كره افغوان مار احوال كل با با ارديه
 احلب بدوش اطوسن بخت كرام ذكتم و استر بوسل جاج آب سورا حقا
 رسن انش ماده ال سحوال اطلب سجوي اناس و انكس حرمي دهان ارجي
 انجهان العفة ديك يابه اسوع ك معفه اوله انجهان اخذه سكا
 اس و استر جمع نمار اسن اسطول سنون خانه اوكناره اسمان ام الوي
 مده اوص اسبا به سد غرد اسره صكوا ايو نوزان اسناد سكا راجر
 ام الكتاب سوره فاصه ام جمع ال يعني پوشهي خام او فته سل در ك
 و سه ماده نر كوي **باب الباء** بي باص حدي بهار نيانه بهي س با با
 لعبد و بعد در پس بر كت فردي نرا ت نر لاري بر ي نر لار لهارت
 ميايه بهت دي بلاوت كذي لفضه سخن داشته ر و ادج
 از م ريش تي شيه بد شعور غلدر استر بلاوت فاعلي سخن در چا كوش

بنان سرکشان بطن شکم با هر آنچه پس از آن باطل باطن باطن بود و کهنه
 برادر خاخر فرزند کبر در بار میان بدنه با چهارده باعث ترسیده
 و بر اکثر اندک شیر مزه دهه داشت که ده روی این صفت با جوشی شبع
 با خوش برات بر آنها و نام بر این بر آنها و جتها بلا به بلبلان داندهها و
 گویای شک در آن بوانی بلا با رسیده لطف تر این لطف است که نفس
 بدید و در این اندک کهنه و ناگاه کهنه بیع فرو جان با بیع و سماع و ترسیده بفر
 کاو بدن من بعد کشته بری من بر از است او برن و در سبب بر با بر کشته
 تن سبک ده بدتر کرم غله تپه ز خون نگاه بطن خورند لطف تر مند و ان لبان
 با آنها بقل تره بقال تره فروش بقله آنکه قافه فروش منته خاخر خدا
 یعنی کهنه بقیع جای و بران بنا بنا کر بشه پرون پوست مردم بنامه
 آنکه یال دل بصیر خرد لیا سیر سبع نبات سبع منته یعنی خزان
 با سس حنی بر دقا صد منته یعنی که با و غلبه کند خضم را ایند خاخر ایات
 خاها و در عزم استعمال می کنند بیدق پاده برض منته حق مانند کسی
 یعنی لفظه های کسبا و سفید بر پوست مردم بر سام معروف بر قه و روکی

هر چه چار پدی گذشته حوان نبات و مخاض شتران کیماله بدویم لده نبات
 مخاض لبون دوش له نیم آمده بدنه اشتر و تالیه بقله استراده بقار کاوزان
 بر غنم جمع بر غنم یعنی کیمها لغوه شده بقوت بزرگ لطف کردن دراز
 بر رخ تیا تهبت و دوزخ بطل در بر زرد و عجزان بوا سیر رس نشگاه طعها
 مارج باد کرم بر دیگر کف نبات النعش منقرت منته بمت المعرفه انته است در آن
 چهارم بدو بادیه چهارم بالوعه جاه اسر تر با کوره لوباده بعل آنکه است
 خود می کشد و بوضف تهنوس کس حنی لطل حرد کارزار بر او و بر او
 ح نباتان با حرم میان خانه برض اصنافی یا ستر ترش وی لطفی
 رود با سبک در یک نبات الصدر اندک نبات الیه افش نبات
 الدرض جو به نبات الکریم حنی بعل منته بوضافا با سبب لطل
 دلیر هی تابان بیان امکاره بشت عم لطله می کاری بضع گوشت
 بقی لا و لوف نبات توشه لطله بر کشته شدن ملس خاخر **بالله** است
 اغاز کردن کار کره شیره عبت کارو بنیت نهاد وضاحت با و مل
 که بجای ترسند شتران ده روی بقاع جمع لقععه یعنی خاخر ایات

مژده دادن بساط ستریده بزجابه برام جمع برمه یعنی دیکهای سکنین اطاش کم
مذابضع حیدر **بالکلیه** بعد دوری برکندم هتبان دروغ تقویه جایگاه بورافع
فرزند رسول بعضی دشمنی برمان حجه تملیل هزار دستان برخواست لیک
برج لکه برهوت سردی بلوغ رسید بود گفته شدن بنده ملک کمان
شوق نیدی کشته برمه دیک سکنین اصدلا با زکوی بجو حتره اجنه تسان
هرت بغا بکث امو بکوه باند لگو برکه حوض بیک که بر راه مکر بسیار باشد
برای حاجتک زنده بقاء کره **بالنساء مقصود** تو بیع نشان پادشاه نوالان
لکه هر دور یک شام را ایند تو ام شام کم نوح اندوه لفره آیه که طیب نمیند
بیع پس رو تید و تالد و تله دمال کهن مذکره یاد کار نمیدت کردان کت
دست به اشش تملیک مالک کردانیدن تکلیف ستم بر کار داشتنا
تولیت عمل دادن تسلیم کردن تعبیر دشوار کردن تلفیق سخن کسی
گفتن تحصیل دست آوردن و علم اموجان تکثیر بسیار گفتن و حدقلیل
انذک کردن ترویج خلقت دادن لغوی شناسا کردن لغوی اصل کلمه
گذاشتن تقصیر و لغوی استی کردن در کار کج بر پوشش لغوی گفتن

مژده

تعبیر احوال کردانیدن تجدید کردن تقدیر کسی خیزی فراگشتن توجع سرش
کردن تسلیم کردن نهادن تصحیح درست کردن بخش کرم کردن تفرکت بخش
دادن ترتیب مادم نهادن بترید برود کردن لغوی اصل و ترجیح فرقی نهادن
مشیه پندار کردن تحرم حرام کردن تحلیل جلال کردن تخصیص سینه کشتن
توفیرا دی نهادن ترویر دروغ ساختن شوش نوید دادن ترفند کرده
سختن سیکوای کردن تقویه رشت کردن شوبه و تشبیه بر امرش تکرار
تایید استلار کردن شعله و تابد جا و مد کردانیدن توفیرا در روز اند
دام لغوی و شمیم و تحیل و ترخوب بزرگ داشتن ترخوب مر حاکم گفتن
دخندید بر سندان توشیح و تیشین و شعله بر آتش توشیح بروردن توشیح
بصلاح اوهون کار تمثیت پیش بردن امور تصریح شکاره گفتن
اصل شده گفتن ترکیب و تلفیق فراهم آمدن تهنیت مبارک گفتن
هدیه و شقیق و شقیر بزرگ با کیره کوهن تجریر از موهون لغوی توبت توبت
تعیین و تبیین بین کردانیدن تعلم از موهون تعلم اموجش تقدیم شدن
تاخیر فلاس کشتن توشیح نورید کردن تعجب شتابانیدن تجریر از موهون

بجاء شدن تفصیل روشن کردن تسکین آرام دادن مکن جای دادن
تقریب کردن خواب سجد و فرط سوزن توحد صفت نکاحی خدا کردن
تفصیل بکاری کردن تخریق دریدن تخریق سوسلاندن تخلیق افیدن سنجین
جوی سردن تشریف شرف گردانیدن تمبر زیادت کردن مال تمسک
کسرا نماندن تفریق غمزه کردن توکیل کسی را بر چیزی گماشتن تعطف مهرمان
کردن تخریب حیرت خون تکلف سنج تهر خود گرفتاری تقوم در مفاصل
تصفی لاف زدن تفرق پراکنده شدن تفرغ و تقوی و تصدیر تفری
جستن تعدد دشوار شدن تکرر زدن نشی کردن متحد پوشیدن
زنگ کردن مین بیداری کردن نملی و نهضت جاکوسی کردن تخریب شادی
ن لغت علیکبر دن تقریب و توسل نزدیکی حین بعضی گفتن
جوی کردن تخریب طوبی توفیر سبک شدن تشکی طکر کردن تفریق
و تقطع و سخن از روز نماندن توهین کرده شدن تفریح گشتن
دل سبب تلقی بشوای شدن لطف و ناسف و نام و توهم و تفریح اندوه و در
مندی نمودن بقدره و تامل الیه کردن تصور صورت متن شرع

و نقض

و نقض کونه کونه شدن تا که نماید استوار شدن نسیج دادن نه برسل و
نمون لدا شدن نقل و متبع در پیکر کسی نشستن نسیج ناکردن ناپوش
تا ثانی نسیج نکرستن نوع و ترصد و ترقب چشم داشتن نژدین و کجا از است
نوجه سخن و اگر دانیدن از زبان نبر زبانی دیگر بجهت گفت داشتن حکم حکم
کردن توقف باز نماندن نقل بجهت آوردن تحمل ناکشدن سخن سخن
نمودن ترجمه بخشدن توهم گمان بودن نعدی رسیده در گذشتن مثاوتی
از بودن اعظم از ششم نالیدن نقض نزر که کردن بصرف وقت نماندن
نقوه نقیبه کردن تطیف لطیفی کردن تحمل نکرده کردن تدارک و تدارک
در داشتن نهادن و توارب سستی کردن توایه و نواتر و تجمیع و تدارک نماندن
مجاوزه در گذشتن نماندن نماندن توالد و تاسل نمانده شدن
ری نهادن شدن تفریح خوشن در ری کردن تفریح نرفت نمودن نماندن
در زدن نقض تقاضا طلب کردن تبه اسیرای نمودن تسلیم نماندن
پروردن نرکت پاک کردن تشدید سستی کردن تقلد در گرفتاری کردن
نقاخر نماندن تفریح رسانیدن تهر حد کردن تهر نماندن تبدیل

بدل دادن نگاه کامی کردن کشمان بکمان کفین تسلیم سپردن بکس را
 دادن مکن جای گرفتن آنکه ملک شدن توضع فرومندی کردن ترخان
 بدید کردن بجای ارزانیای زبایدند با کشیدن توتخه روی بجای کردن تاق
 یکبار تعلق داده باج اسیر مرقه فرما سخت تر نه اسخوان همیشه تارس سر در سنج
 بر آن استوان ترا سیر کر توب کره خوتیس بر بزوه جنبه کردن نورع شن
 لظفر یک اسیر نشویش بوند دادن و وعده ضیافت کردن نوزق اسم
 قبله من توفیق و تقعد کشیدن تلمه لیک کفش بقید رسیدن لغی پر
 هرگاه بر توفیق به کجا بودن توحده شهایه شرمه زهد کردن تفضل تفضل کردن
 تظوع فافنه فرض و نه سنت تفسیر معنی قرآن کفین تا اول چیزی چند معنی مناسب
 تفریر کردن توفیر بیان باب زیاد توصیف وصف کردن تعالی الله هذا
 خدای جل جلاله **باب الفاء** توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر
 شوار توفیر توفیر بیان بیان کردن توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر
 و توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر
 توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر

مستحق حمد های زمین تر بد خاک شحوت شحوتها تومس نیز ما ترمه سخن مهوده تبخ
 ساسیه زعه در تراش میراث **باب الفاء** توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر توفیر
 نبات یاداری ثبات مانده و ستاره در خشنده ثقب سراج کردن شای
 تائیش تواب یاد اس شرا خاک مکنین ثروت تو انگری شایع ثواب
 ثورکا و غم موه بعدت واه ثقاقت زهوه کردن ثلم خسته ثلم اسخا ثوراکا
 بود از دشمن تواج بانگ شیش ثلث ثقاتا ثمارهای آسمان ثمام
 ثینه ز راه دشوار ثقل بار ثلث آب ثلث ثغیر سرحد ثقلان سپردن ثلث
 از چهار دندان پیشین ثابا جمع ثری استان زن ثلث ثن شجر
 توب یاد اس سبک ثفرار دم شده پس استان نامله فرزند شتر طرس
 ثغیر از وی شتر ثقلت ثلث انکور ثلیل بر کوه ثلج میان ثقیث شمشیر
 ثقیث ثلث ثلث ثلث **باب الفاء** ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث
 ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث
 ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث
 ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث ثقیث

گر خضیض لبت جای جا شرم
صدقه سیاهی و غمیدی چشم
صاحب بار در زنده و پرده دار
این سخن کلا و وفادان جوگر
حادثه لایحه آتشده

حضور در آن شب
السنه
روز در آن شب که صاحب کرم
حرف نیرنای همه نغمه کرم حافظ لیبی حیات جمع خصص خوف العطن
بسته دانه جو مکرر حوض کینه نور خند فوق دیو حبه انحضرت انشیرنی
حیات بر آنم کند حث الرضا دانه حیدر حطاب بر م حطاب کرم
حیات بر آنم کند حث الرضا دانه حیدر حطاب بر م حطاب کرم
حیات بر آنم کند حث الرضا دانه حیدر حطاب بر م حطاب کرم
حیات بر آنم کند حث الرضا دانه حیدر حطاب بر م حطاب کرم
حیات بر آنم کند حث الرضا دانه حیدر حطاب بر م حطاب کرم

شکم باشد خوب چوب روده حدت جوان خم خوش نزدیک حسرت دم
حب کوه مردم یعنی نژاد شوی هم پدر شوی حبه خواهر شوی
دوست چشم خدمتکاران جسم الکتاب ستری کتاب
چشمه کینه رحیم آب کرم
احفایه اش حال کینه

جمله دستهای دام حذر در
برده عود حس شیشه جامه حجاب فرم
لکام حلوت شتر و نشان جبل رس حقیقه جامه دان عوار
حبه مار حشره حیدر کان خرد گمانه روح ایله حیدر گیت ده چی شتاب
دیباچه مثل حنا نیک رحمت کن حیدر الریحل حبه حوت مردا حیل
حاضر آن به نام رخسار سیاه حیدر شرد و شیده حایک حوله
کاجی حبه شیشه خرد حیده منزه سری حوله ایک حبه حای کمال
ای جا کینه راه رسم حایک کشف بودن آب با زمان وضع

فردوس حله جامه نهد احمد زهر کز دم حفات مار پزیرم حبه تنگی زبان جملان
آبتن محره کریمان شلوار حوار کج شتر حلم خواب جنون بانگ شتر حساب آبه
خود خورش حساب صاعقه **باب الحاء** **فصل** ظلیقه لام مردمان خیریکه محالت
شیر ماری خطنا صلا بسطه کناه کار خونی نشیدن **خوف** کج حله
دران خالد جاوید خطارت بزرگ خطر بزرگ خطایم ضار مفروش خند
ریس شراب کعبه خیس فرمایه حاصل تا کج خنایان و اخطار شتر خلف
فرزند نیک خلیل دوست خال برادر رحم تمام کردن خاتم انکشتی
مادم خدمت کار خزینه مال سپار خصی خایه کشیده خدر که خای خانت
خطوه کام خوف فروت خشر درشت خریف نایز خامت تمام کاشت
خوف ترسیدن خلق آزدین ضح و خدعت فریفتن خط نوشتن درشت
آزدین خلاص گستن خار زخوگان خوش کبه زینیل اجواض ابل ماف
خوف درین هصبت خوی غوی سوا ای خسارت نمان کاری خافقان
دو گزده آسمان خوزه مهره خوزی مهره فروش خلیج شاهی آرزو خونه
شغالو ضیفوخ دانه نه خوف سفال خدرخ و غلام بیلها خیشوم آندون

می خفزد انکشت حاضر تهی کا خلیط دوست خصاصه روشنی خفا و نرزه در حله
رشته نبت احدید آبه خلیش کتان رتبه خلاق بهره خمد کسان حنفیه
انگشت دانه خروف بره کماله خواصه کوفند سیاه اخراج کوفند باها تا
آبی کا معید خانیض کج خوک خفاش شب پر خطاف فرشته خط کاف
خفته لک نویدی ترا خیال صورتی که خواب سپید خلی خوی خوش خوی خشت
خفید رقه خلاتر شک دور خدر حقه شدن اندامها خف سک خفان
گرفتن دل خفیمه کدم چو ش نیده خوزه بسوس خایه پیرایه گواه خرنامک
خوش خدیه خشمی شبانک کا غد خلیق سزا خلاق سزا داری خصین تر خوم
کاسر خ خدمت تو برنده خلف پس خلیق داماشنا هوره خدمت خولده
که خواون حصید است مهر بر و خیزد کبر **باب** **کوفه** خار کزیده خوی
خماری خبرت گرد مایش خلال میان کا خط جایی شان کرده خلف
انگشتی خطابت خطی خطایر نکر کردن خلف پید خدن برادر خور

گوش ز خرقی بچه خروش خلفستان شتر فروض کچھ جوک خلب برده دل
 خلع گوشتی بخی خلفه خیار زر و خزره زار جبا چیمه نشین خندان فروگذا
 لغوق دانا خله خود لا میخین خلف دروغ خشف اموره ختان و خند
 تازی **باب حاد المهر خلت** هستی خبر نمان خفاش شب پره خود کبر کبر
 نظر ان زبان کاری خول نامی خلد هشت جا وید خلد صبر کنده خف توره
 خستوشه رشتی خضوع فروشی خشوع ترسیدن خوف گرفته شدن یا
 خلد سخن سپید امیر خلف نام ملاحی کردن خلد گناه شرس غشی زوماده
 رک کردن بند خمره جایی نام از خظام چهار با خطب کارهای بزرگ خطبه
 خوار مانک و کاضب بر پله باران خصمانه زن نام یک همان خصمانه
 دریا خورده کچھ خواصه فاقه و قریب **باب المهر** ولت زیره که و فروزی دای
 نیک در چه پایه بالا در که پای ز برین در کات جمع درین و ام و اسماری
 در خانه داری مقام خانه و موسک چشم دم خون دامه تلدی برین

دوام پوستی دایم همیشه دلیل بر سپرد لال نار ذوق نار دشتن دخل در آمدن
 دقاق کوبیده دمان روشن فروش دققی اردو بار یک دقاق آرزو
 دمار کن کنسده دقیقه خود کاری داعی دعا کنسده و خندانده و فرومایه
 دمانت فرومایگی دما قین ملک دارندگان و خود کتر دن و قی بر کلاب
 درس علم خواندن دغنی بکار کردن دشت کشته شدن دعوت خواندن
 حوا رح کردون حوز کردوش زکار دلال مرد میاگی دهر روز روزی
 تابان دلسر شنایه و نیمه بالکلنای کشته زوری دسرت شخته زین
 جمع و بیج باز و سندان دو حد درخت بزرگ دعا نامه ستون دروازه شهر
 در آب در داره بان بر صومعه ترسایان دار الضرب خانه درم لفلون
 شکوه دن حم می دوستی پشت خندان دانه کنسده دار کشتن در کعبه
 زین حوا رح دلا کله در اسلام هشت دار کشتن حرم سید دواره کار
 دقلیر کتیه دقاق رف زدن در اعبر پراهن فراخ دقان طرف

زین در وقت سپهر از پوست کاه و دیم که خوش و غنجان که پیل در جاسه مالکین
ف و د عیب دخی شیر خوانده در وقت شکر در عار و باغ پوست نزه
د باج دیبا باغ یا جاکیر جوی بانک گوش دور بادی که از روی قند این
دین ساید میخ دار چهره ای افتاب کوچک و دیگر شتاب یک دیبا سخن
حین دیش نرم شدن در سینه چاکر که نوزاد که نان سفید در
سرای **باب الالمه** در وقت آن سرای که در جمع دین گیش دره تاز
بانه محاسب باغ نمور دیباست دینداری دبا جمع در سر ایها باغ
در وقت شب بی جمع در وقت دمای جام بر جی دیت خوش در وقت
دیگر خوش دیت خونها دق آن ت که با رگی آورد دبا سر کشتی
خوزند دیر بالان اندر دین **باب الالمه** در وقت از ماش دینا با
همان چون در ماه دین روغن دیم و شگهای حیه دعا خوان
دلب در وقت بخار در وقت در وقت دیم باز و بند در وقت استخوان

دختر تاریکی دفعه اغار سیل دخن از زین دفنای آمین دبا که وی کردن
در از دقه ملک کوبیده دمبر بار چکه دوزار کردش سر دوا به سر شیر در جاسه
سیر دین در وقت حلها دباغ آنچه از بر سر زراب کد و خود کف شتر
محمد ستوده **باب الالمه** دکاوت زیر که دمبر زرد کرد زرد فولد اندام
دنب گناه دین دین لیل غوار دوا چاشنی کردن خستید در جاسه
که لکها در اند برای نغفه دین کلو بریدن زباب فتن دم بدی دبا
در ع پمودن داکت و ذاک آنچه دوا که سوسنی فته مر دبا که سور دبا
دین دامن زرد بوی مرده کن دره حور و دلا نه کت و کزان در وقت
زود در دین حیه دین در وقت دوا که در وقت دوا که شتر دوا
احافه است دوا که اضاف کادان دوا که در وقت دوا که **باب الالمه**
المکه زرده بالا دمی خلج که از دین کزک دگر یاد کردن در وقت
کزد دوا که بنا کوش دین هر دفته ز غاری خواجه دماغ پیمان دما پیمان

ذباب گمشا ذفری پس کردن ذبی این زن ذلت خواری دریت فرزند
آدم در بیات جمع ذناب دم ذومعنی صاحب ذوبکس بان ذبول مشول شدن
ذبول پزمرده شدن ذوفون صاحب منزای لیسار ذناب دم حدس
زره ارزن ذباله ذشتیله ذموشه ذفری سنا کوش ذبول انهدا ذناب کس
فل خواری و بجز در هو کلو **باب الراء** **مضمون** رفقه کردن زخا فرخی را جسد راگی
امید دارنده رعیت زبردست را حق رعیت کنسند سوختن است
مهر بایه ترا شد راه مانیده ربع منزل رسته تری بر کس سرور رفیق بنید
رافع بردارنده را این رسم بهار رفیق همرا کبر سنا مبر را کاکسیت رایا
رصل رفتن رسم انگین را حد ساده لاکب سوار در محض سنده رسم
بان سپارش پیش حرضی ارزان رشتن را است قدر رفتن
راضی خوشنود روی ایک افرین کرد کان دارنده را بت خیر **مضمون**
باشد وقت یکجهان رفاهیت در دم رحمت است پیش رود خیر غا

انوار

زرات مستگی و محلی رفازو کر و ث سر کین اسب زراق در ارق روی
دنده رق پوست امروقی پارک و بند شک رویا کنه ارس سشنند
عد بانک ابر مرز پوشیده گفتن ربط بطن را این کمر رسده **مضمون** خشنیدن
رحم رانده ذفرین کرده رایا پلنده روح رفتن راحت اللالواج
جانها رشیده راه راهت با ذمه رطب تر رحم خوشی فریدان را
و رحمت نرم دیه رب پرورنده راسخ ذراتی استوار راس سر راب
روزگار ریب المنون حوادث روزگار عرشه کوشوار راکه جاه راس
چاه کهنه ریش پید جوین راصی که داکر دشوستان رو ستار خانک
استیاریا جوید ستاسی دفا کتر متق بقعه جان ردف میان کسین
رن رو و الشباب اول جوانی زبون الشباب مثله زرف سترهای رحمت
را **مضمون** ترسان را فیه شک آری کوهی خوش راه می حق **مضمون** شرا
کنند آرد کرده رمد در در چشم عقیق نال کرده زین زیبا رطله

یک لخته رگه مادیان رجا له پاده کان راج نیرف در راعی شیر نشناسا
به قلم در آمده راجله بر نشستن بر شیر تر جل جان لادن شیر رفا کو سفید
وسبیه پشت رشا اموی صغیر کودک شیر خواره رضای از زربرع
رز از ریح فروش رزمه بند جاده راکت بوی خوش رادع دارو
را به افزون کر عشته لرزه راکت ابر شبا نکاهی مستس خاک کور راکد
ابستاده رکن باز کرد ایندن قس سخن جماع راتی پوسته را کس پی
سیرایش ردی هلاک شدن ریکه چاه رد اکید استوار ریاتی
رغوه کف شیر رعا چو ایندن مرط کرده مپوه بقین راب یاره رشف
مکیدن ریب ترسی شکست رسیان خوا میدن راکس شیر راج حفاش
رضیع اسما ن لاقه حخته راجنه در اد فر روز قیامت لادن حوی فرا
رونی اتسبع رزان در احت است راج کف دست رضیح
رضیع چو ان رقی آب تره باب الرء مکس رسال پس م دادن رضا

کوی

خوشنودی ریح بود رزق روزی رقی یاری و رجمی رقی نذیکه رقیاب
کردن ریح نیرفا رصلت رفتن ریح بود خوردن ریحاحت رام کردن اسب
وزم کردن بدن ریفن بین اباد رشا رسن چاه رواق الملان
ریح در زربک ریه شش رقبه رسن کردن ندریم اموی سفید ریب
رقت سگی رفا دبالش رب مردم رسد شیر ربوه بالدر رب ریب رباله
رفد حوطه رقی آب دهن رعا باب الرء مفرغ حجان رکن
کوته رخصت سوردادن ریح نیرف رتبت پاکاه روم آینهها رفا کما
رقوب شمشاد شق رسوتیاب فروشدن رؤیت بدلد ریب ریب
رسوخ استوادی ربوب کجوش در کار و شکار خود اولدی ریب ریب
بیکاره ز زبان رگه ز الوز فغانه کوناه ریهال کشند ترسیان رعا
خون گمنی رضای آب دهن رعا بانک شیر رجا باد نرم رکام برای تم
نشسته رعا شیرمه رفا حواب ق مشکل ریب ریب ریب ریب ریب

رطوبت تری رودیا مهلت دیده رجولیت مردانگی **باب انزال مصحح** شب
بوزند بگنگ زغیر در شکم زرق زرق فراق فونیده رکوة
مال زیکی پاک زاویه کوشه زعیم مهر و پانیده زرد در دوال کشتن
پارچه رشت کمانه زایه فرودید کار زاینه زن بدکار زوال کشتن
را ندان زلزله چندان رخت انبوی زرق کشت زبور کس با شش زب
البحر کف در بار زنبکیه خوشبوی زهرش کوفه کشاده زربت حاکم
کوسفندان زبل سکن زینیه فرشتگان عذاب زینب می مادراد
زمن بجای مانده زیم پیر خزانده زنادی مسکران قیامت زورق
کشتی زلم تیز قار زرا ای بعضی شش علمها زنده دست زنگ زور
زنا مردنای زن زامره زن نای زن زحال کبوتر باز زغیب مع
میری زپر بلک نشیر قوم در دست است در زخ زنا زور کار زوال
لغزیدن زحید ناگنگ کبوتر زجود در لیت که سبز رنگ است زین

مالکوفه

بانگ گمان زراپه ستر زاهمت خوار شدن **باب انزال مصحح** زاید کاری نفا
سجای بنیت ارشیش زین نشان روی زرق حکمی زبال آنچه
مور بدین بر کیر و زکی سجن دنبال مرغ زرقین زره در زل نرم شدن
زربنامه **باب انزال مصحح** زرق کوه صفت کن ستر دارغ کنت سندان
زبالت مردی زلفه پاره از شب رخت تاره کیوان زخف زره
کوه زبر پاره آهن زخ آهن بن نیره زرافه اشتر کا و پیک زینیه زرد
کردم زرق شاهین زکام کرفکی مینی زکا زاکه در زیر زمین یا بند زل نشاند
زرقه صین مرغ زعم ادراک زهوق مرد سکت زقا از نسکی زبر کتاب زرقه
زخوفه نخ خون **باب انزال مصحح** می بند سماع کوا زنده سابق نام س
از میده ساید پرسنده و خواهنده سابق زاننده سنن و سمت دست
را دست سبتی پیش رو سابق با حجات پیش منده حرات سونیه سنی شفا
گشتی کرسفینه پرخود سهد اسان سر مکت سلف پیش رفته سعاد

بیک کجی سید متر سادات سواد سیاهی سلامت کتاری سلام رسته سلام در
و پد عیب رسته ملویا سید بر است سخی جو از دما میت شد حست
میان برای سلون سخی سرد همیشه بقوم تیمار سفی شمشیر شمشیر کرو
شمسیر فروش سکاگ کار در کرمونیا استی بچه سخی سدا طین باد ما
سرافیل ریز جامه سخی شد سخی کردن سماع شنیدن سوطت حور کردن
فراموش کردن سیر از کون ستر کوش میدان تار کوشنده سیم سون
برای غله و غیره سوق داندن سواد سخطسم شهر بزرگ سدا سکت
سسم ریز سیموم باد کرم که مردم را بریان کند سیمی فریه سمن بودغن کاو
سبع درنده سراسم بیماری سلب بودن سیاح رونده سجادده صا
عاز سوا برابر است ستم سخی طمش سوزن سیدیم یاک دل سخی
وسراره آفرماه سرطان برج خضک سجا ابر کشان سهره
هر نین سخی سهره سیاه سید را بگذار سکت مای سکاگ سخی

ر ۲۰

ساحل کنار دریا نابل خوشه های کدم سبزم معلم سقر آوایش د بود دینه کوی
سفر حدیث ایس جود کرد اگر دتش دان سفق اسمان خانج سخطام
سلا لیم زردمان سلاسل رنچر با سقلیه کشته شان سلف انبان بکشت سخیل
صنی سکر سخی و دشواری سکر همت سخی مکن سحنه شان وی سکتی کار
سبده ماروت سعادرش بو اعد جمع سبطرن درازان سسی مم نام سبت
کار بسطیل حتمه است در بهشت سعور و زح سفق سدی ایکن سونی سبت
سعوده شمع افزوده سقیب موی سشن دنال سب سرتیه چهار صد عدد سوط تانا
سنام کوهان اشتر کوه ساله سدی سلع سنده سخله زره نوزاده سحن کرک سجو
کردن بند سکت سوز کر بهای سلفات سکت سبت سنا سخلک سکران سکت
زر و سیل لوله سدی تار حوله سده سخته سکر سینه سوا ساج آن سوب
بر او بند سنا سس سوز در سدر سکر کردان سکت سوا سوش سجادون
دختر شدن سبل پوشیدن حدقه بکت خون سفق سشن سهره سطن

ابن سحر طعم زرد یک روز سوله بجان بخیف سنگ ثوب سحر خامه
سفید کف برده سابقه شتر آبش سوب شتر بچه خرده کیشته سرج کفر کاو
بچه کدشتن نخله کچه کونفد چون بزاید جور قلده سگ شکاری
بج بایک قری سا رید بری که شتاید سیاره ستاره روز سیار است
جمع سحر نورستان سمر در هتهای پایا باین سیال کونهای سرج ساری است
سهام زمین تقیو باله پروی نقطه دشنام دادن سملق بامون سلف
بر بره جای عشق سغیر سگی سمل جای عشق سغیر سگی سمل صاع کهنه سنا
سلاح شتار کردن در آب سندنپاه بر طمه قصد کردن سنی سنجیدن ام
رز سقا و دراد خاک سمدان زیره و شتری سنج سنجی سنج و سفود است
رند و شتار کز خن سحر و سدل برده سلف کنار دریا سگ کاش سنجی
انحلو بد خو سلفه سر کشتن سلطنت شای سمل سمل سگ کوا
ز کشتن سمل سولفار سرب شتابنده سنا حث سفینه جباریه سمل سولفار

بامرغوعا

نایت مکرر سماک سماطین نام ستاره کسان نیره ستر نهان سیرت
روشن سملک و سطر رشته مروراید سماطین دو صفار علان اره جا
استاده سیادت مهری سعایت غمازی بیات سمل حساب سحر جا دو
سیاحت رونده که مکرر ستر سیاحت دیوار شهر سخن زندان سغیر زری
داب سردا به سن دندان کبله سعلات عمل ده سراج جراح افروخته سناط
کوره سطر زاده سلاح سنا حثک سلسله گرگ ماده سمل کچه سکرک
سیاط کا بکل سمل اعی که بران چهار پیمان نهند سمل کچند سملتی
حقدر سندنانه قافی سندنه سمل سلام سمل خورد سمرغ سمل
سمل شتی سهام قمر عذرا ذائق **باب** مفرور سنا کشت سنی سنده درگاه
سردر شادی سلسله اب کله که ارمیان انجستان بیرون آمد سمل کندی
سندس جامه هشت ستم بیماری سپدر راه راست سمل سولفار
سجازه و قله پاک و بلند است خدای قیله سولفار کابلان سمل کندی

خوشه نکال میان آسمان و زمین بیخ نهایی کوه سمر اداق سر برده سیر
 تشنه سلف نین بزرگ است فرموده رسول الله صم سوراخ سوزن
 سلاق خشک زبان سبع موقت و یک سلامات استخوانهای سخت
 بپدید ایمان دل سبب راحت خواب کمال سرفه می ستاره فردر
 بابت الغش سهیل ستاره بین سباطه کان رفته سمر اف ته سلام ندها
 سهام تشکی سحر کما سدفه تاریکی است حلام سوده آب مردوزن سیدی
 چهار سر عرش تاب سلفه خورش روز **بالت** شمس اقبال شفقت همراه
 شهابت ایزه که شرف بزرگوار به صد و نوبت حمد نوکت ساحی
 شایسته که کند شجاعت دلیری شفاوت بدستی شیب و شیب پری شایسته
 کولا شهید گشته شده در لاجد اشاع شکار شجر جو بشر طایمان برادر
 نیکوکان شهاب حلاوت شایسته سوارت داننده کان پیشه حراصت
 خواش شمال خوبی سکو ششم و شام دادن شمس بپیدان شمشیر

و

طنه زدن مغایرت نهایی شمال بادی که در مخالف مستند در در تراز
 اش میدان شارب شانه مشین رشتی شل شتر پیک شاق کار بار
 شطرنج رجوی شیخ شگافتی رشتی پراکنده ستارسان شرق جای بر
 مدن افات شارق افات شایسته کوه بلند شیم ابر شاد ماه کاوش
 شقایق الغمان لاله کوهی شوکه خار شمر اج خوشحالی او شیه شقا کناره
 قبله بزرگ شوم ک ک شخص کالد شیح مثله شاد زلف شحم زمره گوش
 شامه خال بزرگ در تن شندق گوشه دهان سرف سربای استخوان
 هبوط ششم شفق برادر شیه پانند شخب لار شین شکر کوه شرف
 سیره زن شجره شگاف سر شرح بند زیر جامه شمله کلیم بزرگ شفقت
 سنگ شظرم شیکم آهن کف ام شفرة السیف کنان شمشیر شغرة کار بزرگ
 شات کوفند شرفا مثله می کوفند شگامه گوش شعوه بوی زشت
 پیکر اهو شوله دم شوکه میش کرشم شیب شیبهای شماره ف و

شان کاشی زفت شمس بد خوشی در دشت لایه پوش سیر بر شو
ریان که شمس دام های شایک سه بند شود در دپه و نری روح شیدا
پوست شمس سب بد پت شوط اسب تک شذلا کس سگ شخرا
دین شیخ اوزار شتر شوقه اهل کجند شمع و نریعیه نهاده در شط
از اندک که شستن شام بند شهنق اهل زند شنان دشمنی شخص
شاکله اه شه زان شارف اشتر پیر طلی خاشاک شمه پره زان
شبت دشوی کیه سفید شمس سرد شتر ایشتر شیخ الرح سر نریه باب
شفا شد رستی شهاب روشنی شاران شاد شکی شری شری
دشمنی سیر شری شری شری شری شری شری شری شری شری
هم آوردن شمال در شب شهاب پاره اش شفاف رای خیمه ش
نیم اندام شمع دو ای که میان دو انگشت بار شاد شراع بادبان
شیر کج شری راست بال شفا جماع اندروین شقص بهره پاره

شفا

شفا

شفا ط چوب کوشه فس رسکه سا جنک شناق پای بند شفاف پرده دل
شمس بند شکل خواری شری جایی نوشیدن می شفق شمع شتر عذره شمع
شوق نام قلعه که حضرت رسول صلا علیه و آله گرفته باب الشفاء شفت
پوشیده که شهود کوانان شعور ریافتن شعبه شیخ شواک زبان شش شفو
کرد اگر چشم ششم سه شتر شرف شتاب ماه اخورشان باب الصاد
صومعه عبادت خانه صفحه کردی ورق صغیره نامه محالیف جمع صلصال کلر سرح
صاعقه انشی که در آسمان افتد بار عدل شرم شمشیر برنده صادر آید
صفوا زوی صومت اولاد صغیر زدانیده صدید زرد اب صلواتا نماز دعا
صوم روزنا صایم روزه در صد امتی استی و درستی صدتی را راست
دلاست کو صیف بانان صراف سیم فر ریره کتده صفار در کصان
دارنده صبر شکیا صایع مردی کو صرح اشکار صرح در دست صانت صحت
مردی صاحب سبک روی صعب دشواری صنعت صفت صواب راستی صاب

شفا

شفا

شفا

صحرا کاشده که صکت چد صلیب صلیبا صهبامی سنج ضا دید مهران صکت در
 کردن صفغان پیل خواره صفغ سیلی زده صیرور کشتن صرخ خسته کشته
 کند ضریر او را شلم صحاف کتاب فروش صفغ عفو کردن صر صر با بحث
 صعد روی زمین صلفف مومن صفوان سکت محرمه سکت بزرگ و سخت
 صلا مثله صدق غلاف مردارید که در فرود بیاستد ما کیا ه غله صفصاف
 پد صبر خوض کرمانه صرح کوشک لبند صحن میان سرای مدالیت پیش
 خانه صحر کاسه بزرگ صمم القلعتین مردمان صدقه رلا خدا اولای
 اخوت چیری مردم دادن صدقات جمع صولجان چوکان صو سنک زلف
 صاع پیمان چهارمین صوصام شمشیر لگان صالح کوفند چهار صر از ایل
 انکه بشه بانگ کند صفق و خ صفد مرغان مانند چکا و کن صفو شک
 صبح نراب بله صا غوغا صغنی کر با بحث بافته صوه جای سولای
 اسب فرود هشته تا پهل صحر بانگ صهد بانگ اسب صدا بانگ
 خودی

اسب لوطی
 با اسما الله العلی

خودس صرف بانگ کبره و دندان شتر صبابادی که در برابر قبله صهد صها
 سخی مرشان صود زمین نند و فلاح صعد حاک روی زمین صفغ نکت
 پهن صلیب لوصف صاف در حث فلاق صرد سرد سرد صرود صرح
 صو پشباری صتیب سنج بارنده صتبه صمغ صغید صم کر صدق بخره
 صباب لدر سندی صرم بریدن صلا سکت صلف لاف صاص
 صلا صلا بانگ آهین صبدان تشنه صهارم تیغ صنوبر در حث صواقان
 صاخ و بادرس خواننده صاع کید صمیم خاص صغنی کریده صحر صلا
 خوش لقا صاف روی کردنده صاغی صیر کننده **باب الصاد صدق با**
 دل صدنی تحولات صله دهنش صغر کوه صکت اطلاق صرا صر
 جمع صعی یعنی کوهکان صیانت نگاه داشتن ضا دید مهران صحت درستی
 صراح کشتی کرکش صرمه کشته ان صبر رکت صحی جمع صغنی کاه
 صغای بزرگ صماخ سولاج کرکش صوه پدر زن صوه مادر صوما

سرندای دوات مسلمان این سر که صیقا جمع صاع پانهای جهان
صاع جمع سعده نیز نای راست صتر از کشنده صیغه کشک و شخ
لقبر فیه اب صرام در بدن غده صیرالباب کاف در صیغه در صغری ام
صم بر بدن صغریه صنف شخ **باب الصالح** اشقی صورت صحت
یاری و با هم بچون صلح میان پشت صحت و ثولری صحف نامحل
پسته کمان صبود و شکار با صره کینه از صاع در در صید که شکت صورت
یک صاع فاشه صید سوختی صبا کند صاع زلف **باب الصاد** صمد
دل ضربانیا صیغوزین کت صغری صغری صغری صغری
کینه صیم ستم کردن صورت و شنا به صغریه چاشت گاه صغریه صغریه
افروز صرح کرد به صغریه اس در صغریه کسوی یافته صاع که خد بدن صغریه
باز و صغریه آنچه بر حق قسمت شده صغریه صغریه صغریه صغریه
صغریه صغریه که صغریه صغریه صغریه صغریه صغریه صغریه

صغریه

صغریه

از کجا

ضرب که نرس کند دندان صغریه یکت فرکش فرس سکت بر آورده
کنار جوی صریح در حقی است در بادیه صغریه کنز صاع و بار یک میان صغریه
صغریه آب اندک صغریه در در حصر صاع و طاکا بوس صغریه صغریه
باب الفناء صغریه روشنی صغریه صغریه صغریه صغریه صغریه
دو خندان صغریه دستکیاه صغریه استخوان پهلوی صغریه صغریه صغریه
صغریه کم شدن صغریه صغریه صغریه صغریه صغریه صغریه
بخت صغریه با دزیرین صغریه صغریه صغریه صغریه صغریه
پهلوی صغریه در دزیرین صغریه **باب الطاء** طهارت یکی بدن طبع است
مردم طاعت بدلد طبع دیده بان طاعت فرمان برداری طاعت خدا
طلل نشان سرای کهنه طبع طبع طبع طبع طبع طبع طبع طبع
طاق کردن بند طری راه طراحیت که طاعت سکت سر طاعت دی طاعت
چونند طبع طبع طبع طبع طبع طبع طبع طبع طبع طبع طبع طبع

صغریه

صغریه

صغریه

از کجا

طایفه گروه طایفی براه طراوت تازه که طری تازه طاحونه سیاحت است ^{حقا}
طریق مال نوزح افکندن طرد و اذن طلع به کشتن و بزوزدن طلاق
کردن طرف کرد ایدن چشمه در کشتن طالع بیدار آید و ستاره که در وقت
تولد بجه آرزو بر آید طواف کردیدن طور عاده و قاعده طلاء نمونهاد
شکر طیب و طیب خوشبوی طیب اثر اخذ ای خاک اول خوشبوی کناد
طامته روز قیامت طارق ستاره باشد که طربان خود طوق است و طری طایب
کا و پرویه طاحن دندان خائیدن طبع کوشده روی طالع مرد بد طیفیست
که بخواب بند طلاق کشت ده که ان طامته نماز طایب سنگ اساطیری جاه
طلع شکر خرم طاق که حجاب در کچه خانه طارمه طلاء است که ضم طوق
طی نوزدین طوی که سه طین اقل از نور طور کرد سری کردیدن طوی حجاب
طوف و استن طوی حال طوی افق دن طلع در حجاب شور طایفه دوم طویل
افزودن طوی چاه طبع غوطه که یک طایفه استی طایفه است طرد و مورد

باب الطاء طیب خوشبوی طرار جسم با طلم ساحت بد و مغلل
بدر آن خود تقوا طحل سیر طبع سرشته مردم طلاء شیره طمره و خنجره
طین کل طرف خمیر از اویم طلاء چانه طرس کل غنچه طمره کوه طلمه بدیه
باب الطاء طرافت ان پادشاه طینان پرای طخت کمالی محول
جویندگان طرد و خرب طرموی پست در طفا چه کف دیک طوفان بال طایفه
بادند باید طوی در جوی اندر رهت طوی خنجره طوق شمع کردن طینه
پیش سینه طهر پاک طفیلی پس و طمره عرش طوم لالت طره طوم طوم
باب الطاء طهر شپ طهر بار طهر سدا طلم سمعی رطللم تاری طلم شمع
طواف حاجی طوفیر در بی یافتن طوفان ارزن طمان آتیه طلم تلک
ظفره موی باقه **باب الطاء** ظلم ظفر زینکله کا و کو سفند ظرد آینه ظنر
ظرد آینه ۶ **باب الطاء** ظروف نماز پیشین ظنر خن ظلم طلمت تاری
ظلم و ظلمت جمع ظلمه سپان ظنر پدید آید ظنر روی شمشیر

باز طراوت

مغنی

مغنی

مغنی

مغنی

مغنی



بسم الله الرحمن الرحیم

عیال زن و فرزند عامی نادان عوام سبب عرق خوی علقه خون بسبب تعهدت
 اعتقاد و عورتا ناری همه خورشید اندی عدم بینی عین چشم و ستم و زلا زلزله و زور
 مانند دیده بان و کشته چشم و جاسوس و بهتر و گفته ترا زود و در صفت و کف دست
 و ذات نبی هستی علی بن ابی طالب عالم و علیم و معلم دانا عامه و عمیم و عام مردان
 عظمت نبی کی عظیم بزرگ صاحب زود دعای فرمان عاقل و خردمند عادل دادگر عادل
 در عاشق میداننده عاقل که فرمان پدر و مادر ندانم لبز عین شرف و خضد
 بار و ز عظیم مادر زاننده عقیق خوشی تن در اعلی در سجور عرض این عیب
 شب عیب که عاقلک علقه شماره عهد بنده غم منک کردن عیب
 کار عداوت شنی علامت نشان عهد جهان عیبش زنده که غیر نایابست
 رنج و عیب کجاست عادت آیین عدالت ملک عیلت در شوی عهد است
 عواقی و عدلین باز دارندگان عفو کنند در گذشتن عشرت بر آمدن
 و گناه کاری عون یاری کردن عاصم لقا ه دارنده عذر کس نکاو دریا

لوق

لوق



عقارده وزین و اب در رحمت عهبر ز کس نه ملاء عقار در رحمت است که از ان آتش
 پرونی می آید عاقره عقار در ال عجزنا تو ای عاقره شمی عرف باد و بوی عاقره
 عوس طوفان عطف می کند عقیقه صوت عایف اسیر عقیقه تبار عم و عمیم در فر
 عسیر دشوار عرار کاو چشم عجز ز عین پیشه عینه تکس سر و در عقیقه
 کوشش عیلم چاه علق حرکت عزل جدا کردن عشتی ف د عاقر کز زنده علت
 زنا عامه حیران شونده حاضر منع کننده عاقره شکافنده عاقره کز زنده عاقر
 ستم کننده عوم باران سخت عین زراد عاقره مغمم عقیص رلفها عاقره
 غضب شیره عفر خاک عاقره پسته عواد بر طازن عاقره عاقره
 عینا کاو ماده دشتی عبت بازی عاقره کردن بنه عاقره سر شک عسیر فرو
 عقیقوزن پارس عاقوه میا خانه عصور زدن عینق پوما **باب العین**
 عوط بند عمارت ابدی عشرت زنده کای علت بهانه و چهار عماد سنون عطر
 خوش بوی عاقره کوسا عفت بریز کاری عرق رک عفت پری با ز

و منع زدن آب از زن

عیادت پرسیدن بجا رحمت نکاه داشتن بجز سپید کردنش عقاب ملامت کردن
 غنای تمییز داشتن عده زنا یا که زنا ناطقه دشوهر مرده را باشد عقیدت
 لب روی عوض داشتن علم داشتن عیش میل لبرق آفتاب پای عقیده
 عمارت دیاران اربابان عقاب باه دست از عقد کردن بند بوی کاروان عقیده
 لب و دود عقوبت خوشه فرما علو الدار بالاضافه علیه حیره بر بام عقیده خوشه
 عطف گیری کردن غنیمت است از آن عقیدان اربابان و کسان با هم عقاب
 تازی زنده عقاب آبهای استن عذارف و عیش شسته سفید عیش
 رنگین عکس فرود کشش داده عکرمه که تر ماده عفو تیر تاج خود کس عطف و عیش
 جسته کمان عله و کس با عقیده سببش دانسته عروارید باشد در سبب
 باشد عصفین پریشان شده عفا صلف بعضی خائیدن عفا کردن
 عذتمردن عقیان زرعن از لوی عقاب کج علق کرانایه عماره عوامان
 عی مردم پریشان حرف عفا فرکه **باب العین للمعنی** عضا مردم عقی کمان

عزاز

عذت لشکر عیب خود را بزرگ داشتن عذر دشوار عذرش کدستی عدوان
 بد لوی عوبان بر نه عور شده علو نمید عقده کره عرف عادت علف کشتی عنوان
 سر نامه عروق کجا عموم عمر را فرار رسیدن عبور از آب کدستی علق جمع عقده
 خونهای بسته عقلا خودندان عشته یک عقوق از روی بدرو مادر عدول از
 حق بازگشتن عجم دانه نوب عشتک ه بر عوض عیب زدشتی عوجون خوش
 اکوز عوض کجیوی عیش استیاق در دیوار عذره و دوشنبه که عربون استیاق
 دهند عفا مر عطل روزن پر رسته عذر پورش عجب خاک کینه عده سبب
 عطاره خصای با این عتبر را کشته ماهه استن عود بر لطف عذاف کلان
 عمر معروف که حاجان دهند عقوبت یاداش اوان عوض علف عتبر شده
 عوده کوثر علق کا و هوشش عود استر عروج بر رفتن علیا لند عرا بی

باب العین عجم کو سفید عله کرانی علیط ستر عوم و امدار غنی مالدار علف
 کرای عزارت پاری غزیر بسیار عزیزت از پیش عوض مر که خواص بر

معنی

فروشنده غداز فروشنده بوی بد غداز فریب غارت ناراج غومت
تاوان غایت پایان خائنه کینه عقلمت بجز غیبت مال دشمنان غماز
سخن چین دبدگویی و کجشم بنامیده عم ازون غلبه اندوه غلط و غصب
عضبان خشناک غوغا پوشیدن و آفریدن عذر مکر عین فرهین
غوث فریاد رسیدن عین نال کردن غضب تم سبیدن عز و دلوریا
فروشدن افاب غور سگاف عاشره در ز رسیدن سرخ غلغله تاریکی
افوش غیم ابر غماثه غیث باران غدیر اب باران جمع شده غزلین
غضراکله شرح غرق اب سپار غمره مثله غابه بینه غصه مثله غوب بده غامر
تجای دیران عصاره کاسه غمره لغوت و مولای مکرک غدیره کبیری زبان
غارب میان شاد غمت لاله غرغریزه مرثت مردم غمره اول ماه غله سوز
دل غابیه زن پریار از ایش غمق ریم و زمین غاشته زن با
غدیره پاچالال جوله غمتال شونده غنوق شراب بنامگاه غشی تی که

پوشش ادر دغوان قالب کز غزال اموره غزاله خوشید عرب سید در عمام
پوشش خانه ازین غواشته پره غمق کلیدان غاره جمیزه غده غمش غماز
غوی کلاشدن غنپن فرغشته غالیه خوشیری غوث کرسکی غیا جوش غادی غما
بانداد عمل شیر حل غلا کینینا غلیل تشنه غرین و غاب وغیر مشه غلصه
غراوب **باب الفی** غلظت قشقی غماث فریادرسی غذا غورسن **کسبه**
شادی غدی کینه غلام که کان غول دیوی که شبک زار از لار بند غوط
شش غی راهای سپ غماوه سرشیم غماث لادغان غمکنده غمازار
غلبین کم هر ز حیان غما سرد غمت هر روز کد فیه غماوه سراوج غملج
غمت متواتر **باب الفی** غمزه اول ماه و سفیدی پیش ای غمغان آفریدن
غلاز خدر کدشتن غوط باب فروشدن غور غوب تن منی غما خا
بر سر آب غمش ز رحمت غمرا سجد غله سورش غمغورود کار از مرده
کشمش غذاف کلاه کسب غمقدح کوچک غمومل ذکر اسب غمرم تاوان

کسبه

بینه

تا دان عرف حای لبذ عمل ابغ غور در کج **باب الفاء** **مخوفه** فعل شکرش قند
 ران قن منفر نسف دمان قوج کرده فرقه سیاست دقوت دولت و نصیه
 کردن در زمان خدایه قالیه فرایض جمع فطن زبرک فکر اندیشه خدایه فزون
 فضیلت افزاید مخم انشت یعنی زغال فلبوف نانه حسری فرغ خوف فرخ شاخ
 فاتح و قاج کن نیده قح کشدن فاتح خوش روی قافور انامیه قور نازده قاط
 افزینده و کافده فایز پروری ایمنه قضا در کزن فاسق و قاجو تاه کاتب
 هولناک قحیح در دناک ضعیع بود انحن در درش قور قضا صحت بر ای زبان
 پرد جهته و تهی فتح تباہ کردن فرخ کنیشی از غم فرخ شادی مجاریه
 فله سوه حکای پیشین فلسفی نوبشان هیه دانا لعل دین صحت بکهای
 فعد ز فاعل کنند فعال لما یرید کنند آنچه بخوهد فانی روشن کنند
 اللصباح روشن کننده صباح غینه وقت ملک سپهر زردان و برادران
 فخت ما تباغی مایه پس از زوال قوره اتر سخی اگر ما فور سخی غلده پیلان

فدند

فند فذله فدان بعثت کا و فله نهال فرما فیصل رشته فرما فاقور طلس سیمان
 فاس برزوه پرست زاد بوستین جوز فینق میل فرخ دام کچشت فسل نول کزن
 اب فارس سوار فرارس جمع فضیل اشتر کچه باز کرده اشتر فریس صلفه خرمی
 هند بوز نهاد بوز در ایصال پل دارنده فراشته بردانه فاشته بهیوز فرج حوزره ما
 لیان فرخ جوزه مرغ فکه گوشه دمان هفتقر سر کردن فرضیه کوشته سپهر نظام
 شیر کرده باز فضیله کم از قبله مثال تاب ده فیدوم شرحت فرس کستر دن کشته
 فراش کستراننده و جاروب زن رض کنیس فاج است شدن فخر اشتر
 پیکین فاج اشتره کوهان فرید کچه کا ددشتی فحوا مقصود انحن فخر کجاشین فرخ پر
 پین ماش شخ در حث فضا صحر اعلد مشایخ فوج جوی خود فوج خطوم شفا
 پایان فچه جای فراخ فارض سالی زوده فاشتر تر سنده فاقور در زبرک
 فله پاره سکر فاتی خواشونده فرغ فغان فحس سد اب صبح سیک ففره
 فوج بوی خوش فرخ محبت فرغ تر سنده فز کالیه فرنی کرده **باب الفاء** **مکس**

فکر و فکر اندیشه فانیان خانه فراق جدایه قوت باه کاری فانی جوانان
منته شرفه بی جمع جمع راههای وسیع فخره مهره لبت فخره شربت
ضمیمه تریب ان فضیلت سبک بزرگ دران و فرزین و فرانس سرفه
فصلک آب و اسپن از همه اسبان در میدان فرزند جوهر شمشیر فرس سبک
فرمایند سبابه و بهام فخره و فخره دست سبک بزرگ بزرگ مشک سوخته
مشانه که به ان اسب لپاک کند فخره سبک سبک سبک بزرگ فخره شربت
روزه فدیبه وفدا و فدیبه بدل ادن فرار که بخان فرانت زره که فرزند فرانت
زیره که فدیبه شک فظین دورین نظر از بدن **باب الفاء مهمه** وقت جدا
فواد دل ذصت دست با فخره فزون هنر فخره سخن بدر اشکار گفتن
هنر ب فول با فخره فخره سبک که اب هنر فخره الی باب سبک سبک فخره
سپید که بر با سخن افند فخره جو از دی فردک زن شوهر دشمن فخره سبک
فخره فخره کشتی بزرگ فرزندم چوب سندان فخره سبک سبک فخره سبک

خوشی

خوش فوق سوار تیر و زعل کچکفار فرزند یوز فلوس میان خیا خیر فخره سبک سبک
فخره سبک فخره دمان فخره فخره فضاله فرزند رسول صلی الله علیه و آله **باب القاف**
قرماه قوی نیرومند فخره ده قانون اصل شمار قرین یار ققام و قاسم بهره
قدم پیش پای تسلیم خاتم قیوم اسم خدا آن که خلق به آرام شدن قبول فرشته
قدیم دیرینه قتال قاتل کشته قایم و قوال گوینده قیصر برهن قهر حکامتهای
گذشته قهر کشت قینه کلاه قاصد و قاصد کوزه کننده قاصد کوزه اندازنده
قاهر شکننده قهر شکن قاصد و قاصد طوطی کشته قاصد و قاصد قاصد و قاصد
اینکه کننده دمان برنده قلیچ زشت فاعت خورشیدی قاصد و قاصد
ردم قاصد کوشی قاصد بریدن رحم قاصد و قاصد دندان فرانت خورشیدی
قاصد حکم قاصد حکم کشته قاصد قاصد کرده قبوله خلافت قاصد و قاصد
ابریشم فروش قرن اشتاد متال قاصد و قاصد قاصد و قاصد
قاصد کوب و کوشش قاصد و قاصد قاصد و قاصد قاصد و قاصد قاصد و قاصد

قانور به شیر تصدات سخی دل قد تحقیق قاب سبب نزدیکی دوسرگان قانع
 روز قیامت قوس و فرج تیرگان قتره کرد قنانه قطل کرد شکر تو دل کیسند
 قلیپ صاه کهنه قظره بل بزرگ قنده خیار مخ کندم فرود کرد و قیاب تیرگان قز
 موصی صاه صیاد قیلون مهاخانه قصه کاسه قعم کرم قفس صدم چون قنوه افتا
 قدها خاناک چشم فرم مهمتر قانیه فریت قس دانشمند ترسایان قان
 کالبد بدن قائم اسس قلس رس کشتی قانیه آه سر کفته افراط صاف قنوه شیر آ
 قرا سبب می بسر که بچه قاروما پالایه بی از شراب سدوم تیشه صغیر خانه روز
 قدیر کوشش بچه در دیکر سدید کوشش کف فغانان خشک قنیه
 باریک قطیفه کلیم بزرگ قنطار پوست کا ویرا از ز قارج اسب سر قوس
 میان دو کوشش اسب قاشور و اسب پن همه اسبان در ولیدن تا صان قنیه
 پس کوه زین اسب قنیه بند کار رد قلوب شتر ماده حوران قنود نشتان
 برشته قنیه بالان خرد قانیه پیش بالان قد چوب بالان قنیه جوسنور

ان

قن مشخ کا و قلع رده کرسفند قنوا کوسفند کنا رکوش بریده شقد خوار پشت
 قنیه پیش چشم کرس پرشش قفس قنیه کبک فادیه بر پیشین مرغان قنیه
 قنیه مرغ قدیس قنیه قنیه پیشین رفدال جمله پس قنیه زردی دندان قنوا
 کردن قنوه سبب کردن قنیه قنیه سینه قنیه راه قنیه قنیه قنیه قنیه
 کار فرما قنیه آلت کلب گرفتن قنیه آب کشیدن قنیه قنیه قنیه
 قلس رس دام قنیه سرد قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه
 قنوه جایی خوما قنوه قنیه خورده قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه
 پای چهار پا قنیه اسب رهوار قنیه اسب خرد کام قنیه سرخی قنیه بالان
 قنوه شیر قاره خوس ماده قنیه کرباس قنیه صفا سوراخ قنیه قنیه قنیه
 مرغ قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه
 سله قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه
 که از چاه بر آید قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه قنیه

سپاسی کردن کروب و کرب اندوهها کم استین کتاب کسبیده با کتبان
و کتب تصدیق کراش کند نامکثر اورد و کلمه کرده کرده روی کیش در زبان
سیاه کوع بن انکشت سترغ که سوخ بن انکشت که این کراعی با چه دروش
کوه روزن کلال یتیم کلام زمین سخت گدان فربه کعب لیل کسفه هر کس
پنبه کلام خسیک **باب کلام مفوج** کتب خردمند لیس شیرین خشت خام لیدند
نزد فروش لطیف پاک و نازک لیدم خردمایه لوعت سورنوشن لوعه در خشتن
چشم زدن لعنت لغزین و هر ار خدا لچج کشیده کاری نظی نانه آشت
لعب و لهو بازی کردن لعن سولانیدن اندوه دل در لوج تا سیدن لیسک
السیا دم لغمان برداری تو لوعه سورنوشن طر لوم ملامت کردن لوج
لین نرم لغت و نشر کرد کردن و پراکنده کردن لو اگر لنامار الکت تراکم شما
له ادر الهم ایشان ر اللیه القرآن شد که حاجان ار کعبه باز کردید لطمه
کاروان بوی خوش لوز بادام لحد کور لخی اسخوان زخ اجیزان لطف
ناب

اندک دهنده مگس کسب کننده نمیده اروز و شمع آنکه سرخوشی بر بست خود زده محال
خود بین حقوق نعمت دهنده محبت بر شده موصد سته حق با حق محوط نهان
مراه طیب کردن بلس آنکه نماید باشد محاورت و مخالفت در سطر و معر خولا
شونده موم نشان شمر رنده مفرق کتب کننده مفرق لوزه کهنسند منهرات
منه قوت محلی و مخلوق اهای باقی در روض باشد نیز روشن سور روشن
متین جملار مدل و شولر محدث سخن در ان منیت فریاد رسنده متمدی سید
مصلح رستگار موسع بانلامو عکس رمادات شیمی مقدر لولانپ فر کنسند
از کار بد جحانت جملار عمد و رنج احراق کنسند مشیط برین آورده ملقت نمونده
باب الزن مقهور لغات و لغات و لطائف کی لغی و لطیف پاک نظاره که
ناظر نام سخن جمن سواره بابت ضو مندی کجوت برز که سوسله سدره زوا
ناطی تکوینی نجف و کجند لغات کس کسند لغع سود نوع کونه نقش نگار سجا
پرده فروش نظیر تمام نفس کلامه یاد در عرب صریاری دهنده ناخنده

نادم شبان ندیم بار و منخره نعلب کندیه لکلب سخی روزگار صفت
 نهار روز ضد بیکان رضال پکا کر محل انکین پتیراده نعیم نمیش
 آری و چهار پای لغت موبای خوش لغت حوالی لغت و بهترین سخن سخن
 ردای حاجت همیشه با نظم پوست لغت سولاح کردن شد
 کجاست و بر آکنده کردن لغت برای کردن لغتی باز داشتی و در
 کردن نشود با بالیدن نایب جای کسی ایستده ناقه نقد کنده لغت
 پاک کننده و ترا نشان نظم نشسته و در آید نیز نوز منیده نیز ان ایا
 و ماه بعضی شکستن ناقص شکنده نام نرم تایی فرا مونس شده
 ختم نیک سیدن لغت کرد لغت توده ریک سخن جای نند لغت در
 روشن غیر آب کلانده بنایت سخن کیم هر از این بر خیزد نوز
 درخت لغت خنزه مرد داشته تقار اسما لغت نقر ناده خمر نوز نکلان
 مرغ جهان کندن لغت در خیم نوز نکلان نوزی دان تا خردان

سطح نظر از این کتاب

گاه محل جمع سینه اندازه مرارت طی حاجت کر سکی مهارت سینه که
 ماهر است و در جای پیداشدن مهابت ترس مهبت مهبت
 مکنین مهبت و منهج راه روشن مکنین استوار مرضیه نسیند
 مرثیه مدح و دره گفتن مرع و مرعی چراگاه مفضله نده و محمد
 کاربک ما ترجمه مفر تارش ندمت کجوش و مفضل نده و مهبت
 مصلحت استیگی مذلت خواری مهبت پاداش منفعت سود مشایخ
 مرشد در نوبه مرکب معرفه عیب شرب و منهار و شرح مورد اسرار
 مهبت عظامم جای بوسه منسوب کرده محبوب کرده موجود با
 و مهبت مدد مایه و نیت شده عجوس در زندان کرده محبوب
 و در حجاب نده معروض نشاند شانه شده مودت سخن ناهق
 دستور داده معطوع بریده عجز کسوده مذموم کومیده مورد نیت
 یانه مجروح حشره منسوخ باطل شده مشروح پید کرده محصل است آورد

معلوم دانسته مقهور شده مفهوم و مقول در داشته معصوم بخش کرده عفو
پل روزی مرحوم نریش محترم مهر کرده محترم واجب کرده منشور نامه سلطان
مسرد و مجبورشان همان کردب انده شده مفرد در لغت معنی فراموش کرده
مدروس پیدا شده مقهور گرفته خاطر میوطا کسره تنوع انکه از پس آوردن
مصرف کرد انید موقوف باز داشته نامون و موجود امید داشته مرد
و منزل و مقبول پذیرفته عفو و محرمی در معنی و مضبوط الیها
مطوب و محول سرشته میمون حجتة بخون از استه مصدوقه حکایت سوم
بازارگاه عرب مرقد خواجگاه مصطلبه جایگاه غربان تبادیه ماتم زمان
استوار کرده بود و در تبه منظوم سخن بپوسته مقلوب را گردانده عفو
و منظور و موقوف بگرفته موسم و موسم و موقوف نشان شده مقبول
زادنده شده محبوب و موقوف است داشته مقبول در نوشته
مقبوط و مقوطا دشمن داشته خذل خوار کرده شکوب سخی روزگار سپیده

مفکور

مفلوک فلک زده منکوس سریش انداخته مقدر در اندازه کرده مصلوب
دوقوم و مکتوم نوشته شده مجدد و مسخورد و مسخورد یکت محمد و کت
منجوس شوم مطرد و ملعون رانده و لغزین کرده موثقی پانها مناج
مجادبی شمسار با مساوی بد بها مثالب و ممالب علیها مواعد جمع دعه
مصباح چراغها مخایل و معالم و عراش همها مالک صاحب ملک کردن
مخادف چانهای تیس مظهر روز بروز انداختن و ام مدح ستودن محو
کردن و ستودن مح صورت مردم کرد امین صح بودن ملالت طول کردن
ملاست سرزنش میثوم بدت مردم بخور انون زده منکویت رسید مساف
دوری را کنند و ملاذ انکی گاه محمود پرسیده شده مقصود است کرده شده
مگردستان محض کچه بد در نهاری یا بند مرکز و وطن جای لیبی یا جاکه
باقی انکه مد منزلت و مرتبه پایگاه ندیمش مسخورد خسیده مواج سردا
مبهر و مگردگاه مهدی راه راست یافته مکارم الله خلق خوینهای سپیده

میدکن مهر مملکت و ادن شتارستان مجره راه گاه کوش سفوف کلخ
مفازه پیمان موامثه مملک بای نشان مجرای نشان پیشترین
نرم مرده سنک سفید مدره کلخ ملاحه مکنار طلع نمک فرودش
کشتی بان محققه کلونده نهج راه رودش محجره مملکت دوری میان
و منزل باد آب با آب بکوب آب روان پوسته با آب میان آب روان
مجده بخندان مثله برف روان سبزه راه کد آب مملکت
حوض بزرگ مضمون چاهی که از برای آب روان کشید محشر مملکت چاهی
پایه منقطه پینه را از جمله تیره از مرجع مرغزار مذکوب فراموش شد
کرت زمین شتار کرده بخبر فاس مملکت بر زمین مدله صابون
سواق ادره محله گوی محاکه دکان جوله مارستان بجا خانه نکبت
در خانه سلطان میدان مشول را از استوان مضمون چاهی شتارخانه
مرفعی و میدان مضمون مملکت ادن مرفعی چاهی شتارخانه

محل

سطوره چاه علمه منزه جای که آب تمام جمع می شود مردخانه بهاری مصیقت
تاسان محجره تو خانه مطبه گاه دان مشعب نهولان نیز آب مثل مصیقت
سر سوبه های در مغلط کلید دان مقله مثل مفر سور لاج کلید مرجی جای آب
مقاصد ستهای دست اس مفر مار د دسته باون مارن مثله شتار سبک
مخضه کچی طومقلات تابه های خود مناسب دیک پایه آمین مارج خانه اش
محل مضمون های شتار مادم خوان از کشته مقاب سیر کوب مکن نیم لکن
مضمون شتار دان ناره چراغ پایه حبه چراغ دان مجره خود سوز مضمون
برده زبان مکنز نمیکه کنه جا روب ممول تیره سره کحل سره دان مضمون
موات اینه مله کرده مضمون مفرق چاهی شتار موی مجره چاهی شتار
مینی ممول زبان مکن شتار مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون
مجامت مرد و غیره مینی آب مردی ندی اش طومر از نمره مضمون
مرفعی الوحد درازی روی مقدره در از ناله مرموع مثله مضمون را بکان

مخلوط جهت بخور مخلوق خوار شده معلول حشره منون نان مرغ خورداد
 مفعول ریخته در حور انده متوقفتش کرده مفعولش کسره میسر جمیدن می
 کرده مفعولش تارک شده منبوسش بوجه مطر و شش کرموشش لاغر
 مصص کسره منون مرکب منهد کور **باب الهم کموره** مرفق ارج نظر نظر
 بخال اس گمش میزان ترار و کما رس پار کوی مهتد لهرزه کوی مصباح
 جواع بیجا و وعده مرصاد و غیره بان موقبات نزدیک مضاف همانند
 راه روشن میاق همان معیار ابادان کنشده مثال نه بادش منهل
 پرویزان مفاطرسکن این استوار مرکب مراد مرکب محقق کلید میل
 سیه بک از نسک مقراط جوهر بزرگ محله در سر استه علامه مرقوم
 داشته تیار محو در آن محاسبه محشره تبار سجا ت بد این مشمس زرد کوه
 مرده صانگاه شسته نظاره کل میان و خشت مخرج کعبه شیب با و دان
 مخرج کلیدی شسته در معلق کلید دان مقصود استه اوان آنین مجرور

نان و ق تیزان مجتبه کوی خوا مصدک با به حلب هنوز شیر مرقاق
 تیزان و بر کوب شمع شمدان تجره عود هنوز منور جامه کهواره مکمل
 رنید مزد و توشه دادن مقصص ناضح جان نماشش منماص یعنی موی
 چای مرود چوب سهر مرده با درن نهرات ایبه مژه طی مصنفه مرده که
 مله ریه جواعت همدا نه مژه تیات لان زبیده صدق نخی
 علی کند خصم را منفی قلمه ان تیرا تک است از پیش موقوفه ان ملاک سیاهی
 دو اوت تجره جبره ان مظهر نشان رشته بلین کاله حلیت کفش شرح
 شانه کیکس سوال از دیدن مبر کشتی کذا مرفوعه کشتی حداثت
 مر دله کشتی مبر و توان موقاق در مخران غیر جوان ملاک سنک
 منجبه کوهین کار از بصلقه مژه کار از منقوعه چونک جاعلیه طایفه
 فشاره بیت زنگه وضع نیست بر طایفه مبرغ مرفوعه منقوعه
 مسک ان مطان سیاهی کجده مبر موزدان مغرور کوه کسرس

دو ک محلک کشت صلح محض این صلح مقصود است و مندره کالج
منفوخه مکبه طوق توکس محمود دستار روی مدرسه در انوشده
مطره جامه باره ایفنده اجانه هر روز در زهر زهر از مر فقه باش تکیه
مخده بالش بر صندلی موزة بالش شش سینه بالش پشت
منش رده یک مضار حای تا حق است قب دبالناک منزه باش
بیتا ملاق ال رکاب فرغ نوی جان محکمه لایم داع کواکب شیشه
میر عوجو کان طبر مقوس کجا نزار مرماه تیرت نه جرج تیرت لای مقص
بیکان درار منله بیکان چون فرزه پوستی نموز خود مشقت
مقلم نزه مشته غلبت کمال جرج مشقتل دزده هم سنگ موزة سینه
مبول ملک مقصد سربلاح منزه جوال جوز مخفی دلوک سباحم
لطف جرج صوف جامه نوی شکاه جلاع بد خنده خوردان مشقت
انگشت دانه غولان کهن بن موزة عینیج زبک کف اسب مشاق کوز

بالنوع

بال زدن مظلوم سایه بان موم چهار چوبه در شوار انجا که ستور عرض سند بر خرد از میخانه
جای احرام گرفتن همچنان سلاق موم خوب کوی تمه شیره ریم مثال
کوشت امیج مجد الک مرسال تیره کوشش پاپیوس سلسله کوی منسا
عصا عین مسخره بخار کوی معار و ده در درار بلان **باب الملم** معصا
اغار کار ملک سک کرنا تیرت شش مکلکیت بیغام دادن محو و مکالت
بیکه کوشش کفایت مواجهد و شش نه در مطنه سخن در روی کفایت معما و بی
کردن نظار هر شش هم لیت بیجون مکلکیت کوی مقلات و مکلکیت
و مکالکیت بیجون کشیدن مفاخاه نگاه کردن مکلکیت و مکلکیت مزی کردن
مواظبت و مداومت و مکلکیت ز در مکره در انداختن مکلکیت مکلکیت مکلکیت
کردن مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت
مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت
مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت
مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت مکلکیت

کردن ملاحظه دست در کردن کردن ندامت مسافت دور و یاد مؤید استوار
کرده محال حلاله نذر نه محبت که مضطرب بجا ره مقنن بسیار علم متدین
وین دار مقصد مسرت و مصلحت و در پیش و در اول کفر محال کنسند متدین
شده مقصود با کشیدند طر مطلق روان شد که سطح شسته مولع
محیط و شتاد و محتوی ذاکر نده مظهری نوزدیه مشرف و کمال و متدین
باز نده مطلق را کرده در نده موقی تو مشق دهنده مستصدا درین بر کرده
مسعود کار داد استند مستمسک لال خواسته نیکو کار بدست مال عوام
خود نکر از نیک از نده کند مختار که از انشال خود جدا باشد هر تنبیه
معین و محبت خیر از نده نژوی در کشیدند متفحص و منقح باطل شده
سوار لذار هم نشاره شناس عوز در نده سار شتاب نده
سواری بهمان منقح در نده نژده مصلحتی در مروق بالوده مکر نژده مقنن

فایده

لعاب با نژده لوی خوب امحش لقوق اشتر زبا کرده لبون کونفد مشرد لغت
شیر لبوه شیر مده لما انگاه لایه نژد الوایم دل دنیا نژد مالیز بر سینه لبون
نبد لحن راه سر و دکفتن لعالق تکوینت کشنده لهن آنچه می کنن زبا
از نژده لفظی که از دهان برود آید لغوی سخن تا زحام گفتن لب و لسان
حبه لغت ترا کشیدن لجا فاش لمس سوزن جامه که نده لوک خاندن
و لغت کشیدن لفظی است **الام مکرره** لویه ریش تمام دهن نبد لعاب یا
لم حیر الواعلم لقا ویدار لیام فرومایه گان لغت سلوم کرد لینه در همت غمهای نیک
لنته کوشش بن دندان لثا ش جمع لده نمر لک لصل در زلبا فدل ان النیران
ترازد و لعلیم سبب هم در میدان تا حقن لی طاکو شش چشم لیز می چانه لدام هم سخت
لقوه روی کردیدن لی پوست در حث لجه وقت چاشت لیکس للاحلی
من رلقا کار زار لیم صبح **باب مضمون لب** خرد لیبی ریشها لوزم و لوزن
لباب خلاصه خبر لایه لب من لغت خبر با ره که برای باری سبب شش لیم

رسیدن لوح میان آسمان لغت زبان هر قوم البته طعام نهاری لیاده مذ
قبالعام کف شتر لواط خوشه که چکنند لب بد با رغوب رحمت طحا جاره لیسک
للح لعیة العین مردک جسم **باب المیم مقصود** ملک پادشاه مملکت پادشاهی
ممالک جمع ملک فرشته ملائکه جمع ملک کمالک خداوند ماح و مداح ستا
مافع باز دارند مومع باز داشته شده ماضی گذشته طماع و مباح و مفرغ مباح
ماد او مروج و آب مهاد جای بدکشتن مفرود مهر سید که در کلاه مینج جای

مناعت محکم مینج جای ترا دیدن منشا و اولد جای زادن طودان
مکره ننگالیدن مورد جای آمدن آب مجلس نشین نگاه موش موشگاه

مهد طومج طحی فرد آمدن مطرح جای نظر کردن منظر دیدار مار و
مجاخت مار جسم مرقع جای افادن مجر ز ما شین مرقع جای استناد

موضع جای نهادن کمنزل و مروج و متحد و موجد جای استباد و موضع
مرد آمدن مطرح های نظریه نزل جمع مطرح و می جمع مطرح جمع مفضل

مفضلت بنویسند
مجلسه فقه فقهی
مجلسه فقه فقهی
مجلسه فقه فقهی

مجلسه فقه فقهی
مجلسه فقه فقهی
مجلسه فقه فقهی

مجلسه فقه فقهی
مجلسه فقه فقهی
مجلسه فقه فقهی

مجلسه فقه فقهی
مجلسه فقه فقهی
مجلسه فقه فقهی

مجلسه فقه فقهی
مجلسه فقه فقهی
مجلسه فقه فقهی

خورد زوزرنک اندک زاینده نافله سپرزاده نشن مال بسیار بقدر افزونی نافله
مذکر کار بد نظر از ترساضت لقیه ناوه کلنا فخر توی افروخته بیدی
خواید نشن روی نشان نشانه نفعیه همای از سفر آمدن سجاده جاسر که نه فرد
ماده شتر ماده نیشتر ماده پرخه مشین ماده نیشتر ماده نیشتر ماده نیشتر
نکین نیشتر کس لغامه شتر مروج نایق اسپانعه پر اسپانیا ج حولاه نایق
اریشم گذار للال آنچه بر سر زیند ناقه خنک نشتره افول نخال خاک
نباش شکاف کور خنچه شیر باغ ما خنچه کا مشی نصیف سر پوش نطخ ب شوی

ارینده ناب دندان خاک ناها سوران چشمه نواز در سواد از نیمی از نیمی
ادار غلبت بانک کلاع نقیق بانکش از نیشترش از نیشترش از نیشترش
مخلف نسیم باد نرم ترم نغمه سطر طایر در سواد سواره همین نشتر نشتر

پاره نامه سوسان چرخ چاه نامه تاک للال نایق عطا نشوه سوسان
مشک کس در آن کرده یعنی لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل

مشک کس در آن کرده یعنی لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل
مشک کس در آن کرده یعنی لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل
مشک کس در آن کرده یعنی لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل

مشک کس در آن کرده یعنی لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل
مشک کس در آن کرده یعنی لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل
مشک کس در آن کرده یعنی لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل

پسبده نقش سوراخ ناقه سوراخ نموشش نقش کردن نامبر سورا
نزش اموره نعت تایش و صفت نیا و نیا خبر **باب انون** کوه بعث حوش
نصایب سه نشا طار زر و لصف نیمه سیان فراموشی نقاب ردی پوشا
نشا د افشادن نیزان سبع نارا شها نهایت آخر کارش نمدی سر کوه
نفظه ابه کله کجش نون مای بیخ مغز نشینا طارک هر نند مانند نقش
در دپای اضاب سنده کار در نطق کرمیاج و نغ با نیک سخاس صد مردم
نظاری طلب نکال عذاب بی خام نند با نیک کج کجش **باب انون** نغمه
نصرت فی زری نچ زوایه صاحب شوست شوی ثقیما یقینان سجا کرده گان
نمود با لین و کلکت نیم یاران کشر اب نعمت نری نیه خرد نوه هفت
شدن پای نکته خالی سبب به تیر تر کان نوه کس فر نفض کوشش
نزال فرو زین نان کنس با کشر دن بیماری نیده سنک استیا نفاذ کوه آب
نکبای قربان ناس خواب نغمه نغمه نغمه **باب انون** دل دوست

دایه و داف تمام دایه نگاه دارنده و جبه روی و جبه روی روی شناس و ا
میکنی دایه افاده واقعه کار سخت دایه غماز دارش میراث خوار و
حالگاه درج بر نگر کار و عظم بند و اعظم بند دهنده وزیر دستور و قار را
دند کرده مردان والده مادر والد پدر و شقیق استواری دارد سینه و در
لاش در سیت چیزی در کسی بوندند و طیفه آنچه هر روز رسد حشت دل مانده
و فادل نمود که در کج حمت و الی نغمه و جج در در ناک صبح فردا پاه
و لافش ایستادن و وضع نهادن و صفت کردن و صبر سوسن و عد
کردن و عیدیم کردن وزن سجدن و افر سپار و دایه بر سو کون و تر
کله کوش و صله بیره و مین سستی در نیه سیرات خوردن و خمره و ملام
در بویستین بو بار بویستین هر زوید و ای جا بلیت در هوز و لیمه و سوس
وقت هنگام و جال نغارا اول روز هوق بران و اید ماران نبرک
نظاره و حد کله و نده صبی نشه و لاهی روز و کوه و در عکوش می روی

برکت درخت دین اگر فرما و صید استانه برای و طبعش بر این طبع است
شیر و پنجه پنجه دمی افزیده و اعینه نوره و صید استانه ددی اسرود
مسرون و طیف لنگ قع تحت و روتره کینه و لاق کتا فردش و ضعیف
برگویی قلم دفعه خلاف اجات و ترود و بر لبط و ترزه همان صمیمیت
و بر پیشم شتر در ل سو سنا در زخمه کجا با سبه و طریا ز و رط کار در توار و شتر
و یکدی ای بر تو و اصدتها در برکت کردن دین رکت مرود دمی اسر
که از پس لبر آمد و خود استان کثیر و ضعیف نه صله و ضعیف نوزار جاری و جار جا
کفار و عویم با شکشغال و سراسر از رطبه و اوز صیات و سوس خواب
دین انوز سیاه و زربناه گاه و قشمان دو فرض و حد با قش و سوس نشان
و در عهده ملک داعی ضعیف و احد تر سنده و صید در د و فرض نشان
و خاجک و طبعش شیر و سق اصطر کردن تاریکی و آت و آت شده
و آنچه شکی و قشمان صین و آت کینه درنده و رکت سلان و غزین از

و شتر

و شتر است اندک و سیم روی سبک و فضا نرکش و طلا طبع است و واضح روشن
و پس و دمی در دمی سستی کردن **باب الفاء و کسره و شایسته** ری و زری که
خردل و ولدان و ولد جمع و ولد فرزند آن و در اع بر ره کردن و حاصل پوسته
و داد دوست داشتن و ذوق سبک کاری و سودی که لصدق طر کند و پدید
نشیب و زینت آن و عا طه زرد و وجهه کطرف و طبعش کجای شیر و کانه
بشک در طاق و عا با دران و جار حای کفار و ثاق و عا و ده با ش
سرور در ثعلب **باب الواو و همزه و جوبستی** و سع طاق و لوح حوی و صلیت
در جو آمدن و حوه ر و بهما و لوح در آمدن و جد طاق و صومر رسیدن و سبی
و بهوش شده و صفا غلا صهای نار سیده و نور سبار و صورت در عمل
برگویی و دانت **باب الجاء و مقفله** نرا داد و از روی من با حره که کفاه
ایمهات چه هر است بودج سحری نزل و ده کفان مول هم لنده پدید
نا و به زخ موان غوزی مادی ران نمایند به با هیچ غیر مقفله است

لای زانرا که آن گدشته بر سر لقمه بادی که در خازن ابار در کند لای تا خاصه که لا
محل جاره غنیت لاله الله منیت خدایه که خدا که کنست و کراه
خدایه یعنی باشد لاجل ولاد قوه الله العلی العظیم نزلای ویز و منیت
که خدایه که کند است و بزرگ لای زان با بند **باب الله صغیر** یا ای تم در
بدرست بر بروج موس و بی بیوج خیمه آب یوم روز تقوی کند ریجی زنده یعنی
بکنه سپر اندک و بان لیا فی کالی و دست چپ بمان سو کند و دست
راست بر آغش از استیده لقطه پند آری لفظال مند که با لیس آن
با س نو میدی نیم به پدر لفظان که وبالیت اسر کاشک لوم النحر در عهد
یوم التزیه روز ششم از محرم بلام یوم الغزوه نهم ماه مذکور بود در روز یوم
احزاب یوم القیمه و یوم الدین یوم الحشر و یوم النور و یوم الخروج و یوم
احتر و یوم جمع و یوم العرض و یوم الحیره و یوم الندامه یکی روز سحر است
بعصبه کابنی بودی حدود پنج کبره یا نه که کوه خانی فیاض رایتان

فلاح

فراخ و بند تیرب ابره بکرم و سیه بلیغیه موه رسیدن ابره شرفی
یعنی باید بگوشت و بوق بست بده جوش **باب الت** **کسوره** بویست خست
سیری در حبس یعنی در سبک است یعنی چستی که بویست زده سیرج
که در میان تره باشد فی اربابک بر نموده نوحی ریاضین علم الله و کفی بالله شهیدا
میداند خدایه علی و در سپیده است خدا کواهی را ما مرضی آنچه گذشت با جری
آنچه حشر باقی آنچه ماند مادام و لذرا ل میند ما فی لای ذکر گذشت باقی شود
بر این قاطعه و حج ساطع محتبای برنده و سر برارنده مکارم الصدق و جها
شندیده و مغوب فیه آنچه در روی عکسند استیدار کاف و افراشان
شخاف رخ البال نسوده مایه را عمل را روشن صاطعاص و فامور کوش
کار صعب المرام آنچه در نور بدست اید علی رؤس الدنخاد بیهر حاضران و یوم
ند او نذر به ما صلیم القلب و ده **ششم** الله دعاء شادی دشمنان سرخ
و غنفلای اول جملای طوفه الیوم ششم زدن عابرسید را کند از بدلع الا

فريد الدهر كهانه روزگار لعن الله من البقطنى قد حفره من تحت حيا
بر ان كسب با دگر بيدارش كند ما عمر جمله سعياى نكوت او و مساطا
اندوشد حريض حريض نكوت و فلاحى عشت و بهين لاد و در زمان او نى
انكوش دن بدست او باشد عا م و عا م ابا دو ويران و الله اعلم بالصواب

تمت اللغات بون بون الملك الوهاب در نيكى بى كرم و خرد
موس اردو كوشش مى كند آند و بسيار عجزه مانده
بر حق تعالى نشسته و چند طمعه بر سبب مدعاى نيك
فخر كردند بهر كه از روزگار شسته عا اسى الهى
مطلوبه نمايد امرد بسيار را بدى نيك
فخر كردند بهر كه از روزگار شسته عا اسى الهى
مطلوبه نمايد امرد بسيار را بدى نيك
فخر كردند بهر كه از روزگار شسته عا اسى الهى
مطلوبه نمايد امرد بسيار را بدى نيك



احمد
۹۱۲۲

